

درس اول

هدف کلی درس

تشخیص جایگاه دانش فلسفه در میان دانش‌ها و تمایز آن از سایر علوم

اهداف مهارتی و جزئی — توانایی‌های مورد انتظار

توانایی تشخیص سؤال‌های فلسفی از غیر آن

اهمیت دادن به این قبیل سؤال‌ها و توجه به جایگاه آنها در تفکر

بیان فرایند و چگونگی شکل‌گیری تفکر فلسفی

توانایی تفکیک میان تفکر فلسفی و دانش فلسفه

توانایی توضیح تفاوت‌های دانش فلسفه با سایر علوم

ارزیابی از خود و میزان اهمیتی که به مسائل فلسفی می‌دهد.

طراحی آموزشی درس

با توجه به هدف کلی و مهارت‌های مورد انتظار، درس با یک داستان کوتاه و حکایت یک واقعه شروع می‌شود. این واقعه برای جلب توجه دانش‌آموز به موضوع اصلی درس است. به عبارت دیگر، یک شوک کوتاه برای عبور از یک وضع معمولی به یک وضع ویژه است. در پایان این حکایت کوتاه، سؤالاتی طرح شده که تا آخر درس و حتی تا پایان بخش اول با آنها دست به گریبان است.

دانش‌آموز، با عبور از این داستان، وارد فضایی از پرسش‌هایی می‌شود که گرچه پرسش‌های همواره اوست، اما کمتر به صورت دقیق و متفکرانه به آنها اندیشیده و کمتر برای رسیدن به پاسخ درست، ساعت‌ها وقت صرف کرده است.

در این سیر، دانش‌آموزان توجهشان به ابعادی دیگر از زندگی و مسئله‌های آن جلب می‌شود که دیگر از سنخ برد و باخت دو تیم فوتبال، گران شدن یا ارزان شدن سکه و بیماری با به‌دست آوردن سلامتی یکی از بستگان نیست؛ یعنی فضا برای طرح مسئله‌هایی از جنس فلسفه آماده می‌شود.

در این مرحله است که بحث پیرامون «تفکر فلسفی» آغاز می‌شود، نه «دانش فلسفه» و نشان داده می‌شود که آنچه تاکنون طی شد، از جنس «تفکر فلسفی» بود که با سایر تفکرات تمایزی روشن دارد. در همین مرحله، دانش‌آموز دعوت می‌شود که توجهی به خود هم بکند و ببیند که تا چه اندازه با چنین فضایی آشناست. آیا قبلاً تأملاتی از این قبیل داشته؟ آیا مثلاً اهل خواندن کتاب‌های ادبی، شعر و رمان بوده؟ آیا در اندیشه بزرگان

سیر و سلوکی کرده؟ یا نه، بیشتر دست به گریبان مسئله‌های روزمره بوده است. بعد از عبور از مرحله تفکر فلسفی، دانش‌آموز وارد فضای دانش فلسفه و درک صحیح مسئله‌های فلسفی می‌شود و به‌طور اجمال دو ویژگی اصلی این دانش را شناسایی می‌کند: اول: تفاوت موضوعی و مسئله‌ای این دانش با دانش‌های دیگر؛ دوم: روش مورد استفاده در این دانش برای حل مسئله‌ها و پاسخ به سؤال‌ها.

صحنه‌ای برای برانگیختن توجه دانش‌آموزان
ورود به فضای پرسش‌های فلسفی و تأمل درباره آنها
توجه به تفاوت پرسش‌ها و عمق پرسش‌های فلسفی
تشخیص تفکر فلسفی با غیر آن
عبور از تفکر فلسفی به دانش فلسفه و تشخیص دانش فلسفه از سایر دانش‌ها

پیش‌دانسته‌ها و اصطلاحات این درس

<p>تفکر و مهارت‌های تفکر که در درس‌هایی مانند منطق سال دهم و مهارت‌های تفکر در دوره اول متوسطه ... علوم و شاخه‌های آن به صورت اجمالی، مانند علوم طبیعی: فیزیک، شیمی و ... علوم انسانی: جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، ... علوم دینی: تفسیر، فقه و ...</p>	<p>پیش‌دانسته‌ها</p>
<p>تفکر فلسفی، دانش فلسفه، مسئله‌ها و موضوعات بنیادین، اصطلاح فلسفه، روش عقلی (در مقابل روش تجربی)</p>	<p>اصطلاحات این درس</p>

محورهای اصلی درس

برای اینکه تدریس این درس از محدوده تعیین شده خارج نشود، لازم است تدریس دیر و یادگیری متمرکز بر محورهای زیر باشد:

- ۱- برخی از مسئله‌ها و حادثه‌ها فراتر از امور معمولی و روزمره زندگی هستند.
- ۲- حقیقتی در وجود انسان است که او را به سوی اموری فراتر از روزمرگی‌ها فرامی‌خواند.
- ۳- یکی از ابعاد تفکری انسان، تفکر فلسفی است.
- ۴- فلسفه دانشی است که با تمرکز و مطالعه جدی اندیشمندان در حوزه مسئله‌های فلسفی، به تدریج شکل گرفته و توسعه یافته است.
- ۵- مسئله‌ها و موضوعات فلسفی، بنیادی‌ترین مسئله‌ها و موضوعاتی هستند که بشر با آنها سروکار

دارد.

۶- روش تحقیق و تفکر در مسئله‌های فلسفی، روش عقلی و استدلالی محض است.

نکات آموزشی و مسیر تدریس

۱- حکایت سرنشینان کشتی

این حکایت کوتاه، تمثیلی است برای نشان دادن حال کسی که از اطرافیان خود فراتر می‌رود و متوجه مسئله‌هایی می‌شود که دیگران کمتر به آن توجه می‌کنند. در کتاب‌های فلسفی و نیز عرفانی از تمثیل‌های دیگری نیز استفاده شده است. مهم‌ترین و مشهورترین تمثیل، همان تمثیل غار افلاطون است که چون در این کتاب در جاهای مختلفی از این تمثیل استفاده شده، در اینجا مورد استفاده قرار نگرفته است.

علاوه بر تمثیل، شرح احوال برخی فیلسوفان و عارفان نیز بیانگر همین حکایتی است که در ابتدای درس آمده است. حکایت ابراهیم ادهم که از اشراف‌زادگی خارج می‌شود و به زهد و فقر روی می‌آورد^۱. شرح زندگی فضیل بن عیاض که از دزدی به زهد و عبادت سیر می‌کند و از عارفان قرن دوم می‌شود^۲، زندگی‌نامه آگوستین، مسئله و فیلسوف دوره اول قرون وسطی که در همان دوره تحصیل سرگرم شهوات بود و پیرو آیین مانوی شده بود و با یک تحول به آیین مسیح روی می‌آورد و زهد و باکدامنی پیشه می‌کند و تحولات روحی خود را در کتابی به نام «اعترافات» شرح می‌دهد^۳.

توجه: درست است که در شرح حال عارفان معمولاً این‌گونه تحولات روحی ذکر شده است، اما آنچه در اینجا برای ما اهمیت دارد و این تحول عرفانی را با مسئله فلسفی همراه می‌کند، خروج از روزمرگی و مسئله‌های معمولی و عمومی و توجه به مسئله‌های اساسی هستی و زندگی است که مشترک میان عارفان و فلسفه و همچنین مشترک میان این دو و دین است. داستان بُشر حافی نیز که در حاشیه این درس آمده و بعداً بدان خواهیم پرداخت از همین جهت در اینجا استفاده شده است.

نکات مورد نظر در این حکایت عبارت‌اند از:

– اقیانوس به عنوان نماد هستی و بی‌کرانگی آن یا نماد زمین و گستردگی آن

– کشتی به عنوان نماد زمین در بی‌کرانگی هستی، یا نماد یک جامعه در گستره زمین

– تابش خورشید و پدیدار شدن روز، تمثیلی برای امکان تفکر و مشاهده و خروج از ظلمت جهل و نادانی

– رفتار اغلب سرنشینان که سرگرم خواب و استراحت و صبحانه بودند و غافل بودند که سوار بر

پاره‌هایی چوب در وسط یک اقیانوس بی‌کران قرار دارند و غافل بودند که «چرا سوار کشتی شده‌اند؟» و

«به‌سوی کجا در حرکت‌اند؟» و «آیا خطری آنان را تهدید می‌کند یا نه؟» و ...

– جوانی که به عرشه می‌آید، نماد کنجکاوی و توجه به مسئله‌های اصلی زندگی و هوشیاری فیلسوفانه

۱- ابراهیم ادهم: از پادشاهی تا ... به قلم دکتر حسن نصیری جامی، انتشارات مولی

۲- تذکره الاولیاء، عطار نیشابوری

۳- اعترافات، آگوستین، دفتر پژوهش و نشر سهروردی؛ تاریخ فلسفه، کابلسون، جلد دوم

– حیرت جوان که حاصل توجه به دریای بی‌کران بود، نماد حیرتی که از توجه به هستی و عظمت آن حاصل می‌شود.

– هشدار جوان و بیدار کردن دیگران، نشانه و نماد مسئولیت‌پذیری یک فیلسوف و آگاه کردن دیگران و توجه دادن به آنها

– غایب بودن ناخدا در داستان، نماد غفلت و بی‌توجهی بسیاری از انسان‌ها از حضور یک مدیر و خدای حاضر و ناظر که با قبول آن می‌توان به همه پرسش‌های جوان پاسخ صحیح داد.

– آمدن روی عرشه، نماد خروج از وضع عادی و آمدن به وضع جدید و امکان مشاهده هستی و پیدایش سؤال‌ها در ذهن و اندیشه.

– تبدیل لذت مشاهده اقیانوس به سؤال و حیرت، نشان‌دهنده آن است که تا انسان از وضع موجود خود فراتر نرود و از زندان سرگرمی‌های روزمره جدا نشود و توجهی به آفاق و هستی بیکرانه و آنفُس یا درون پرجاذبه ننماید، حیرت و سؤال فیلسوفانه شکل نمی‌گیرد.

۲– سؤال‌های پایانی داستان (فعالیت تفکر)

این سؤال‌ها سبب می‌شود که دانش‌آموزان به ابعاد سمبلیک آن و نکات مهم و موردنظر داستان بیشتر توجه کنند.

دبیر می‌تواند ابتدا داستان را بخواند یا از دانش‌آموزی که در متن خوانی تبحر دارد استفاده کند و دانش‌آموزان را آماده فعالیت «تفکر» نماید و فضای مناسب برای گفت‌وگو را فراهم کند.

۳– طرح سؤال‌های فیلسوفانه

دانش‌آموزان، در این مرحله با مجموعه‌ای از سؤال‌ها مواجه می‌شوند که یا فلسفی هستند یا بیشترین نزدیکی را با فلسفه دارند، سؤال‌های بنیادی و اساسی در دو حوزه انسان و جهان. در این قسمت، دبیر می‌تواند از دانش‌آموزان بخواهد که مهم‌ترین و عمیق‌ترین سؤال‌ها در حوزه انسان و جهان بیان کنند و در جدولی مانند جدول زیر تنظیم نمایند.

سؤال‌های اساسی درباره انسان	سؤال‌های اساسی درباره جهان
۱.....	۱.....
۲.....	۲.....
۳.....	۳.....
۴.....	۴.....
۵.....	۵.....

توجه شود که در این مرحله ضرورتی ندارد که تعریفی از فلسفه ارائه شود و دانش‌آموزان ملزم گردند که در چارچوب این تعریف سؤال فلسفی طرح کنند. آنها ممکن است هر سؤال جدی خودشان را سؤال فلسفی

تصور کنند. تشخیص دقیق سؤال‌های فلسفی از غیر آن باید در مراحل بعد صورت بگیرد.

۴- فعالیت نمونه‌یابی

این فعالیت در راستای سؤال‌هایی است که در صفحه ۴ کتاب آمده است. دانش‌آموزان، می‌توانند سؤال‌هایی را که به نظر خودشان از جنس سؤال‌های طرح شده است، بیان کنند. خوب است برخی سؤال‌های دانش‌آموزان که به نظر شما جالب‌تر است، روی تابلو نوشته شود و به بحث گذاشته شود و دانش‌آموزان دیگر درباره‌ی آنها نظر بدهند. راهنمایی ضمنی و غیرمستقیم شما، به تدریج به دانش‌آموزان کمک می‌کند که با سنخ مسئله‌های فلسفی بیشتر آشنا شوند و توانایی بیشتری در طرح مسئله‌های فلسفی پیدا کنند.

۵- فعالیت مقایسه

در این فعالیت، سه سؤال طرح شده، پاسخ دقیق به این سؤال‌ها در این مرحله از درس ضروری نیست، زیرا هنوز دانش‌آموزان به صورت منطقی تفاوت فلسفه با سایر علوم و مسائل روزمره را نمی‌دانند. دانش‌آموزان، در این فعالیت پاسخ‌هایی می‌دهند که چه بسا اشتباه باشد. شما با توضیحات درباره‌ی نظرات دانش‌آموزان نکات اشتباه را تذکر می‌دهید اما نظر کلی و پایانی را بیان نمی‌کنید و آن را به مباحث آینده می‌گذارید.

مثلاً ممکن است دانش‌آموزان در پاسخ سؤال اول بگویند این مسئله‌ها اهمیتش از مسائل روزمره بیشتر است یا بگویند این مسئله‌ها پایدارترند یا بگویند این مسئله‌ها کلی‌تر و اساسی‌تر هستند و یا بگویند این مسئله‌ها مشترک میان عموم انسانهاست. همه این پاسخ‌ها به یک معنا درست است گرچه دقیق نیست. اما ما در اینجا این پاسخ‌ها را از دانش‌آموزان می‌پذیریم.

سؤال دوم مقداری سخت‌تر است. دانش‌آموزان در پاسخ به این سؤال باز هم ممکن است پاسخ‌هایی شبیه به پاسخ‌های اول بدهند؛ مثلاً بگویند مسئله‌هایی که طرح شد، کلی‌تر و اساسی‌تر از مسئله‌هایی است که در علوم ریاضی و فیزیک و مانند آنها طرح می‌شود. یا بگویند این مسئله‌ها ذهنی هستند و مسئله‌های علوم واقعی و قابل آزمایش. همین پاسخ‌ها می‌تواند برای معلم وسیله‌ای باشد برای گفت‌وگو و رفع ابهام و نزدیک کردن دانش‌آموزان به پاسخ اصلی.

سؤال سوم کاملاً واگراست و پاسخ آن بستگی به احساس و سلیقه دانش‌آموزان دارد. این سؤال سبب تمرکز دانش‌آموزان روی مسئله‌های طرح شده می‌شود و هر موردی را که دانش‌آموز انتخاب کند و بگوید که فلان مسئله اهمیت بیشتری دارد، همین انتخاب می‌تواند بیانگر تفکرات و تأملات خاص آن دانش‌آموز باشد.

۶- مذاکره درباره‌ی «تفکر فلسفی»

با فعالیت‌های قبلی، دانش‌آموزان تا حدودی وارد فضای مباحث فلسفی شده‌اند. اکنون آمادگی بیشتری دارند که جایگاه فلسفه را در میان اندیشه‌ها و تفکرات خود بیابند. توجه: اینجا بحث درباره‌ی «تفکر فلسفی» است، نه فلسفه.

توضیح این بخش بیشتر توسط دبیر باید صورت بگیرد.

برای کسب اطلاع بیشتر از جایگاه تفکر و انواع تفکر، از جمله تفکر فلسفی به سایت

گروه فلسفه مراجعه کنید.

توضیح مختصری درباره «تفکر فلسفی»: انسان، موجودی متفکر است. با تولد هر نوزاد فکر کردن او هم آغاز می شود. فکر کردن برای شناختن است، او می خواهد دنیای پیرامون خود را بشناسد. این توانایی کودک را گاهی «حس کنجکاو» می نامند. او به هر چیزی دست می زند و به هر جایی سرک می کشد تا بداند آن چیز و یا آنجا چیست. در بیان انسان شناسی اسلامی، نام این ویژگی «گرایش به حقیقت» یا «حقیقت طلبی» است.

کودک، به تدریج رشد می کند و تفکر وی توسعه می یابد و به تفکرات پیچیده تر و گسترده تر می رسد تا اینکه به «تفکر فلسفی». جرقه های تفکر فلسفی در همان سنین کودکی زده می شود، اما در دوره نوجوانی خود را بهتر نشان می دهد. آن زمان که نوجوان هویت خود را جستجو می کند، مسئله های فلسفی نیز برای او پیدا می شود. این دوره بهترین زمان برای شکل دادن به تفکر فلسفی است. به عبارت دیگر، هر انسانی وارد تفکر فلسفی می شود، اما رشد و فعالیت آن بستگی به تربیت در خانواده و نظام آموزشی دارد.

همه افراد نیازمند رشد تفکر فلسفی هستند، گرچه برخی از افراد فلسفه دان و معدودی از افراد فیلسوف می شوند. همه نیاز دارند که بنیان های زندگی خود را با تفکر و خردورزی بنا کنند. همه نیاز دارند که بدانند «چرا زندگی می کنند؟» و «چرا این گونه ای که انتخاب کرده اند، زندگی می کنند؟ از این رو امیرمؤمنان فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ أُمَّرَ عَلِمَ مِنْ أَيْنَ وَ فِی أَيْنَ وَ إِلَى أَيْنَ» و این سه مورد، سه سؤال اساسی و فلسفی عموم انسان هاست: که «از کجاست؟» و «در کجاست؟» و «به سوی کجاست؟».

متأسفانه بسیاری از مردم «تفکر فلسفی» را جدی نمی گیرند و سرگرم زندگی روزمره و حل مسئله های آنها. اینان، به تعبیر ملاصدرا، در همان «فطرت اول» که همان عالم طبع و زندگی دنیایی است مانده اند و به حل و فصل امور آن سرگرم اند؛ و به تعبیر افلاطون، همچنان در غار، گرفتار تاریکی اند و نتوانسته اند زنجیرهای روزمرگی را از دست و پای خود بازکنند و روزهایی به روشنایی بیرون غار باز نمایند.

«تفکر فلسفی» توجه به بیرون غار و عبور از فطرت اول به فطرت ثانی است، آنجا که هویت واقعی انسان شکل می گیرد و مسئله هایی برای او پیدا می شود که از جنس مسئله های همه روزه نیست. این مسئله ها، اگر دنبال شوند، معمولاً مراحل زیر را به دنبال دارند:

۱- برخورد با مسئله فلسفی و بنیادی؛ مثلاً مواجهه با مسئله مرگ
۲- حیرت در مقابل مسئله؛ عظمت مسئله طرح شده، فرد را دچار گونه ای از حیرت می کند و همین امر او را به مرحله بعد می کشاند.

۳- طرح سؤال های اساسی: مثلاً مرگ چیست؟ چرا مرگ هست؟ آیا همه موجودات مرگ دارند؟

۴- تفکر در اندوخته ها، این اندوخته ها می تواند همان معلومات قبلی وی باشد و می تواند دانش هایی باشد که ناشی از جستجوگری وی بعد از طرح سؤال باشد، دانش هایی که از راه کتاب یا از راه سؤال از معلم

و استاد به دست می‌آورد.

۵- نتیجه برداشتن چهار گام قبلی، رسیدن به گام پنجم، یعنی دریافت فلسفی است. البته زمان لازم برای رسیدن به این دریافت فلسفی متفاوت است و به همت، پشتکار، مهارت و توانایی فکری افراد بستگی دارد. لذا ممکن است برخی سریع به دریافت فلسفی برسند و پس از آن وارد مسئله دیگری شوند و برخی هیچ‌گاه به چنین دریافتی نرسند.

تلاش ما و شما (نظام آموزشی) باید این باشد که بتوانیم «تفکر فلسفی» را در دانش‌آموزان شکوفا کنیم و به سویی سوقشان دهیم که درباره مسئله‌های بنیادی زندگی بیندیشند و درست بیندیشند و با آگاهی و نه از روی تقلید «فلسفه زندگی» خود را بسازند.

۷- فعالیت ارزیابی

این فعالیت، در راستای همان نکات بالاست. سخنی از ملاصدرا نقل شده که مردم را به دو گروه «واقف» و «سائر» تقسیم کرده است.

شعری نیز از اقبال لاهوری آمده که برخی از مردم را به «ساحل» تشبیه کرده و برخی را به «موج». اقبال می‌گوید آنان که شبیه ساحل‌اند و ایستاده و راکداند، مانند این است که نیستند. هستند، اما هستی انسانی ندارند و آنان که موج‌وار زندگی می‌کنند و در بویایی و رفتن و حرکت‌اند، اینها زندگی واقعی انسانی دارند. بعد از این دو نکته، دو سؤال طرح شده است. با طرح سؤال اول دانش‌آموزان متوجه می‌شوند که ملاصدرا و اقبال با دو شیوه بیان یک مطلب را عرضه می‌کنند.

سؤال دوم، برای تأمل در خود و ارزیابی خود است و پاسخ به آن اجباری نیست. البته اگر دانش‌آموزانی بخواهند حال و گرایش خود را بیان کنند، باید از آن استقبال کرد و زمینه گفت‌وگو را باید فراهم کنیم.

۸- بیشتر بدانیم: دربارهٔ واژه فلسفه

این کتاب حاشیه‌هایی دارد که شامل مطالب مفید برای دانش‌آموزان است. از این محتوا در هیچ آزمونی، چه آزمون‌های آموزش و پرورش و چه آزمون سراسری دانشگاه‌ها نباید امتحان گرفته شود. در این «بیشتر بدانیم» سیر تحول و تطوّر لفظ «فلسفه» به‌طور مختصر توضیح داده شده است. از آنجا که این بحث تاریخی ماهیت فلسفی ندارد و بیشتر جنبه دانش عمومی دارد، در قسمت «بیشتر بدانیم» واقع شده است.

برای کسب اطلاع بیشتر دانش‌آموزان از تحوّل تاریخی این لفظ می‌توان منابع

زیر را به آنها معرفی کرد:

۹- دانش فلسفه

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، عبارت اول ذیل این عنوان چنین است: «تلاش‌های بشر برای پاسخ قانونمند به سؤال‌های طرح شده موجب ظهور دانشی به نام «فلسفه» گشته است.

پس، اولاً ما باید همچنان سؤال‌های طرح شده را در معرض دید و توجه دانش‌آموزان قرار دهیم و آنها

بدانند که سؤال‌هایی که در ابتدا طرح شد، همچنان محور بحث و گفت‌وگو است.

ثانیاً، کلمه «قانونمند» می‌خواهد نحوه ورود و خروج مسائل در یک دانش را با آنچه به صورت معمولی در محاوره‌ها گفته می‌شود، متمایز کند و مشخص کند که شکل‌گیری یک شاخه دانش و محتوای علمی آن با پاسخ‌های پراکنده که مراحل استدلال منطقی خود را به درستی طی نکرده و متکی به پیشینه تاریخی و مراحل طی شده نیست، تفاوت دارد. یعنی گرچه «تفکر فلسفی» یک توانمندی عمومی است که در همه انسان‌ها باید به فعلیت برسد، اما این، مساوی با «دانش فلسفه» نیست. دانش فلسفه چارچوب و قانونمندی خاص خود را دارد که با تحقیق و آموزش به دست می‌آید و نیازمند بررسی تخصصی اقوال و نظرات مطرح شده در طول تاریخ است.

برای اینکه به صورت «قانونمند» وارد دانش فلسفه شویم،

۱- باید بتوانیم مباحث و مسائل فلسفی را از غیر آن بشناسیم و امور دیگر را

وارد فلسفه نکنیم.

۲- روش حل مسائل فلسفی را به دست آوریم.

۳- سیر تاریخی مباحث را بشناسیم و متکی بر دانش به دست آمده به تفکر ادامه دهیم.

۱۰- ویژگی‌های دانش فلسفه — (فعالیت تفکیک)

این فعالیت برای آن است که قبل از بیان تفاوت‌های فلسفه، توجه دانش‌آموزان به این تفاوت‌ها، هر چند به صورت غیردقیق جلب شود. این سؤال‌های هشتگانه، برخی تاریخی‌اند، برخی فقهی، برخی از سنخ علوم طبیعی و برخی هم فلسفی‌اند.

دانش‌آموز می‌تواند سؤال‌های فلسفی را در ستون «الف» قرار دهد که شامل سؤال ۲، ۵، ۶ و ۸ می‌شود و سؤال‌های غیرفلسفی را در ستون «ب» قرار دهد که شامل شماره‌های ۱، ۳، ۴ و ۷ می‌گردد. همچنین می‌تواند در ستون «ب» مشخص کند که هر سؤال مربوط به چه شاخه‌ای از دانش است.

ردیف	سؤال‌ها	الف	ب
۱	دلیل پیدایش انقلاب صنعتی در اروپا چه بود؟		تاریخی
۲	آیا تنها جهان موجود، همین جهان مادی و طبیعی است؟	×	
۳	خداوند چند رکعت نماز را بر ما واجب کرده است؟		فقهی
۴	دلیل حمله اسکندر مقدونی به ایران چه بود؟		تاریخی
۵	آیا هر چیزی دارای علت است؟	×	
۶	آیا زیبایی حقیقت دارد یا ساخته ذهن ماست؟	×	
۷	پیرشدن سلول‌ها در اثر کدام عامل شیمیایی است؟		شیمی

×	آیا می‌توانیم به اختیار خود موجود شویم؟	۸
---	---	---

۱۱- توضیح درباره تفاوت اصلی فلسفه با سایر علوم (ویژگی اول فلسفه)

همان‌طور که می‌دانیم، هر علمی پیرامون مسائل یک موضوع بحث می‌کند. به عبارت دیگر، تفاوت اصلی یک علم با علم دیگر در موضوعات آنهاست. البته، امروزه به دلایلی که در جای خود آمده، برخی تفاوت علوم را در روش، برخی در غایات و اهداف می‌دانند، و حتی برخی معتقدند که تفاوت حقیقی میان علوم نیست و امروزه دانش‌هایی داریم که از پیوند میان چند علم پدید آمده‌اند. اما هیچ کدام از این دیدگاه‌ها دقیق نیست زیرا اولاً تعیین‌کننده روش هر علم، نیز موضوع است؛ یعنی موضوع آن علم است که معین می‌کند ما از چه روشی می‌توانیم در این علم استفاده کنیم و از چه روشی نمی‌توانیم بهره ببریم. ثانیاً اموری مانند اهداف و غایات، ما را به تمایز حقیقی میان علوم نمی‌رسانند، بلکه بیشتر جنبه کاربردی دارند.

به هر ترتیب، در این کتاب، اصل «تمایز علوم به تمایز موضوعات است» پذیرفته شده اما در هنگام بیان و شرح موضوع فلسفه، از تعریف دقیق و فلسفی آن خودداری شده و تعریفی که به تعریف حقیقی نزدیک است؛ بیان گردیده است. می‌دانیم که تعریف کلاسیک موضوع فلسفه، در نزد فلاسفه اسلامی، در «وجود بماهو وجود» است؛ یعنی فلسفه از مسائل و احکام وجود بماهو وجود صحبت می‌کند که نهایی‌ترین و بنیادی‌ترین موضوع است.

در اینجا از همین لازمه استفاده شده و گفته شده که فلسفه درباره بنیادی‌ترین موضوعات سخن می‌گوید و از کلماتی مانند :

نهایی‌ترین مسائل و موضوعات

اصل و حقیقت هر چیز

نهایی‌ترین پرسش‌ها درباره چیستی و چرایی امور

استفاده شده تا ذهن دانش‌آموز را به سمت شناخت دقیق تر فلسفه جلب کند.

دو مثال برای تفاوت فلسفه با سایر علوم

در قسمت «بیشتر بدانیم» دو مثال برای توضیح بیشتر این تمایز ذکر شده :

یک مثال از حوزه علوم نظری : علم شیمی و فلسفه.

یک مثال از حوزه علوم عملی : علم اخلاق و فلسفه

نکته ۱ : ما از دانش‌آموزان انتظار نداریم که به نحو دقیق بتوانند محدوده فلسفه را از غیرفلسفه مشخص کنند. چه بسا که برخی افراد اهل مطالعه نیز دقت کافی را در این کار نداشته باشند. آنچه در اینجا اهمیت دارد، توجه آنها به بنیادی بودن موضوع فلسفه است.

نکته ۲ : این نکته نیز به طور مستقیم یا غیرمستقیم باید برای دانش‌آموزان روشن شود که این‌گونه نیست که اگر قضیه‌ای در علوم دیگر قرار نگیرد، مثلاً جزء ریاضی یا فیزیک یا زیست یا اخلاق نبود، این

مسئله فلسفی است، یا هر قضیه پیچیده‌ای یک قضیه فلسفی است. ذهن آدم‌ها بسیاری از قضایای توهمی و تخیلی را می‌سازد و برخی آدم‌ها به اموری اعتقاد دارند که در جهان واقعی مصداقی برای آنها نیست. ما نمی‌توانیم بدون معیار و ملاک آنچه را که در اذهان مردم می‌آید و مثلاً اموری انتزاعی محسوب می‌شوند، از قبیل فلسفه بدانیم و آنها را امور فلسفی بنامیم.

۱۲- تبیین ویژگی دوم فلسفه

فعالیت تفکر: تبیین این ویژگی از مسیر یک فعالیت می‌گذرد. دانش‌آموزان با شش سؤال روبه‌رو می‌شوند و باید با استفاده از آنچه در منطق آموخته‌اند، بگویند که برای رسیدن به پاسخ هر سؤالی از چه روشی می‌توان کمک گرفت.

در منطق سال دهم آنان آموخته‌اند که بشر برای کسب دانش از دو روش استدلالی کمک می‌گیرد^۱:

۱- استدلال استقرایی و تجربی

۲- استدلال قیاسی

دانش‌آموزان، باید روبه‌روی هر سؤال، روش پاسخ به آن را ذکر کنند و تا آنجا که می‌توانند توضیح دهند که چرا این روش را پیشنهاد می‌دهند.

سؤال ۱: استدلال قیاسی

سؤال ۲: استدلال استقرایی و تجربی

سؤال ۳: استدلال استقرایی و تجربی

سؤال ۴: استدلال قیاسی

سؤال ۵: استدلال قیاسی

سؤال ۶: استدلال قیاسی

سؤال اول یک سؤال ریاضی است. در ریاضیات از اقسام استدلال‌های قیاسی استفاده می‌شود. پس ریاضیات از نظر روش شبیه به فلسفه است، اما از نظر موضوع با آن متفاوت است.

سؤال دوم یک سؤال در حوزه علوم طبیعی است و لذا باید از تجربه و استقراء استفاده کرد.

سؤال سوم یک سؤال مربوط به حوزه علوم انسانی است که باید از طریق استقراء به پاسخ آن رسید.

سؤال چهارم یک سؤال مربوط به انسان‌شناسی فلسفی است که پس از شناخت حقیقت انسان و جهان می‌توان به آن پاسخ داد مثلاً اگر انسان مرکب از جسم و روح باشد و اگر جهان غایتمند باشد، یک پاسخ دارد. اما اگر انسان مثلاً فقط جسم باشد و جهان نیز غایتی نداشته باشد، پاسخ دیگری دارد.

سؤال پنجم نیز یک سؤال فلسفی است. درست است که ما به تجربه می‌بینیم که انسان‌ها و حیوان‌ها حیاتشان موقت است و پایانی دارد. اما وقتی می‌پرسیم که «آیا هر حیاتی پایانی دارد؟» این سؤال را نمی‌توان با

۱- البته در همین جا نکات دقیقی وجود دارد که نیازی به طرح آنها در کلاس نیست. اینکه آیا استقراء همان تجربه است یا تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند و اینکه در هر تجربه‌ای هم از نوعی قیاس استفاده می‌کنیم، از جمله نکاتی است که در این مرحله نباید در کلاس طرح شود.

این تجربه‌ها پاسخ داد. می‌دانیم که خداوند هم حیات دارد، فرشتگان هم حیات دارند، اما حیات آنها پایان ندارد. سؤال ششم نیز یک سؤال فلسفی است زیرا دربارهٔ کل هستی سؤال می‌کند و یک سؤال بنیادین است. کل هستی در ظرف تجربه و آزمایش قرار نمی‌گیرد.

۱۳- فعالیت بررسی

این فعالیت برای افزایش دقت نظر دانش‌آموزان است. برای اینکه بدانند «روش استدلال نقلی»، خودش یک روش استدلال در کنار «استدلال استقرایی و تجربی» و «استدلال قیاسی» نیست. کسی که از دانستهٔ یک پزشک یا یک فیزیک‌دان استفاده می‌کند، می‌داند که آن پزشک و فیزیک‌دان قبلاً از طریق تجربه به نتایجی رسیده‌اند و آن را در اختیار ما قرار داده‌اند و چون او به آن پزشک و فیزیک‌دان اعتماد دارد، نظر او را پذیرفته است یعنی اصل رسیدن به آن علم از طریق تجربه بوده است.

۱۴- به کار ببندیم.

پاسخ سؤال اول: روشن است که مورد «ب» پاسخ سؤال است.

پاسخ سؤال دوم: ترتیب مسیر درست تفکر:

آگاهی از مجهولات و ندانسته‌ها

چست و جوی پاسخ سؤال‌ها

تشخیص مسائل مهم و مؤثر از مسائل فرعی و غیرمهم

ارائه استدلال صحیح

داشتن معیار برای پذیرفتن پاسخ

پاسخ سؤال سوم: این سؤال بدان جهت طراحی شده که دانش‌آموزان یک مرور عمیق به درس بکنند و سیر درس را به دست آورند. همچنین محورهای اصلی و مهم هر عنوان را استخراج کنند. در تکمیل جدول، نباید دانش‌آموزان را به جملات خاصی وادار کرد. همچنین لازم نیست همهٔ خانه‌های جدول تکمیل شود. ما در اینجا، برخی جملاتی را که می‌تواند در جدول قرار بگیرد، آورده‌ایم.

تفکر فلسفی	برخی انسان‌ها توجهشان به مسئله‌های فلسفی جلب نمی‌شود.	برخی انسان‌ها از سؤال‌های معمولی عبور می‌کنند و اهل تفکر در مسئله‌های فلسفی هستند.	ورود به تفکر فلسفی یکی از نشانه‌های تکامل فکری انسان است.
فلسفه	فلسفه یک دانش ویژه است که قوانین خاص خود را دارد.	کسی می‌تواند به سؤال‌های فلسفی پاسخ دقیق بدهد، که در این دانش تخصص داشته باشد.	
ویژگی‌های فلسفه	فلسفه در موضوع و روش با دانش‌های دیگر فرق دارد.	موضوع فلسفه بنیادی‌ترین و اساسی‌ترین موضوعات است.	روش استدلال در فلسفه استدلال قیاسی است.

درس پنجم

زندگی بر اساس اندیشه

هدف کلی :

پذیرش سقراط به عنوان یک فیلسوف نمونه و همراهی با اندیشه‌ها و عمل او
شایستگی‌هایی که باید کسب شود :

- ۱- توانایی بیان ویژگی‌های برجسته زندگی سقراط
- ۲- برقراری ارتباط میان اندیشه‌ها و سبک زندگی سقراط
- ۳- ذکر علت مخالفت آتنیان با سقراط و محاکمه و مرگ او

طراحی آموزشی درس

این درس ساختاری داستان‌وار دارد و گزارشی مستند از آخر زندگی سقراط را ارائه می‌دهد. در این گزارش بخش‌هایی از آخرین گفت‌وگوهای وی با اطرافیان که حاوی نکات فلسفی و اجتماعی و اخلاقی است، مطرح می‌شود.

پس از ارائه گزارش، تفکر روی آنچه گزارش شده آغاز می‌شود و با سؤال‌هایی که طرح شده، مجدداً دانش‌آموزان به سراغ متن داستان می‌روند و با بررسی متن می‌کوشند که به سؤال‌های طرح شده پاسخ دهند. گزارش بخشی از یک زندگی طرح سؤال از گزارش ارائه شده تفکر دانش‌آموزان در متن گزارش برای یافتن پاسخ

نکات آموزشی و مسیر تدریس

۱- اجرای نمایشی بخش اول

بخش اول درس، یعنی گزارش زندگی سقراط، باید به صورتی جذاب و تأثیرگذار، قبل از پرداختن به سؤالات ارائه شود. این ارائه می‌تواند در قالب‌های مختلفی که دبیر پیش‌بینی می‌کند، ارائه گردد، از جمله :
- دبیر در قالبی جذاب و تأثیرگذار این گزارش را روایت کند و با ایجاد فراز و نشیب در گزارش، روی نقطه‌های عطف داستان تأکید کند و با شکل و قالب بیان خود توجه دانش‌آموزان را به آن نقاط عطف جلب نماید.

- تعدادی از دانش‌آموزان انتخاب شوند و قسمت اول را به صورت یک نمایشنامه اجرا نمایند. شکل اجرا می‌تواند به این شکل باشد که یک دانش‌آموز نقش راوی برعهده بگیرد و ابتدای درس را که در زمینه قهوه‌ای رنگ قرار گرفته، ارائه دهد. راوی دیگری قسمت دوم درس تا آخر صفحه ۳۳ را گزارش کند و زمینه را برای ورود به یک دادگاه آماده کند.

یک دانش‌آموز در نقش مِلتوس و دانش‌آموز دیگر در نقش سقراط ظاهر شوند و در حالی که راوی

گزارش می‌کند، ملتوس و سقراط، سخنان خود را بیان نمایند.

۲- تفکر در متن

پس از گزارش متن، تفکر در متن آغاز می‌شود تا دانش‌آموزان به سؤال‌های طرح شده پاسخ دهند. با طرح هر سؤال، فرصتی به دانش‌آموزان داده می‌شود تا به متن مراجعه کنند و براساس متن پاسخ خود را ارائه نمایند.

سؤال اول دربارهٔ اعتقاد سقراط است. سقراط حقیقتاً به خدا اعتقاد داشت و حتی معتقد بود که سروش معبد دلفی از جانب خداوند برای او پیغام‌هایی می‌آورد تا با مردم در میان بگذارد. او به مغالطه و فریب و زیر پا گذاشتن ارزش‌های اخلاقی اعتراض داشت و از مردم می‌خواست که به خدای برتر که همه چیز را می‌داند، ایمان داشته باشند و بار دیگر فضیلت‌های اخلاقی را زنده کنند.

سؤال دوم دربارهٔ دیدگاه سقراط نسبت به جهان هستی بود. او اموری مانند خورشید و ماه را خدای جهان نمی‌دانست. او به خدایی معتقد بود که از دیده‌ها پنهان است و برترین است و برای این اعتقاد خود استدلال می‌کرد.

سؤال سوم دربارهٔ علت اقرار به نادانی توسط سقراط است. توجه دادن دانش‌آموزان به چند نکته ضروری است.

۱- از نظر سقراط و هر انسان خردمندی ندانستن و جهل یک نقص و عیب محسوب می‌شود و هر کس باید در پی رفع این نقص و عیب باشد.

۲- دانستن و علم یکی از بزرگ‌ترین فضائل انسانی است و هر قدر که علم و دانش انسان بیشتر شود قدر و منزلت او افزایش می‌یابد. به همین جهت سقراط خود را «فیلسوفیا» یعنی دوستدار دانایی نامید. او حقیقتاً عاشق دانایی بود.

۳- بزرگ‌ترین کار سقراط مبارزه با جهل و نادانی مردم بود. او معتقد بود که سوفیست‌ها و مغالطه کاران مردم را در جهل و نادانی نگه می‌دارند و به غلط می‌اندازند.

۴- او با فخر فروشی از طریق علم به شدت مخالف بود. اگر کسی که به اندکی از دانش رسیده خود را برتر از دیگران بیندارد و تکبر داشته باشد، از حقیقت دانش دور شده است.

۵- دانش حقیقی انسان را در برابر خدا، خلقت و مردم متواضع و افتاده‌تر می‌کند. به خاطر اینکه: می‌داند خدایی که هستی را آفریده و به او قدرت داده که گوشه‌ای از هستی را درک کند، دانشی وصف ناپذیر دارد.

و می‌داند که این خلقت و این جهان آنقدر بزرگ و عظیم است که دانش او در برابر ندانسته‌هایش قطره‌ای در برابر دریاست. این سینا در وصف خود می‌گوید:

یک موی ندانست ولی موی شکافت

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت

اندر دل من هزار خورشید بتافت آخر به کمال ذره‌ای راه نیافت

همچنین در برابر مردم نیز متواضع می‌شود؛ زیرا می‌داند تکبر و فخر در مقابل مردم از رذایل اخلاقی و صفات پست است.

با توجه به این نکات است که سقراط فروتنی به خرج می‌دهد و خود را نادان‌ترین به حساب می‌آورد.
۶- نکته آخر اینکه سقراط، یکی از رسالت‌های خود را مبارزه با مدعیان دانش و دانشمندانها می‌دانست. با آنها وارد بحث و گفت‌وگو می‌شد تا نشان دهد که آنان از دانش واقعی برخوردار نیستند.
سؤال چهارم درباره اصول اخلاقی‌ای است که سقراط در زندگی خود بدان‌ها پایبند بود.
دانش‌آموزان باید با مطالعه درس بتوانند به برخی از این اصول اخلاقی پی ببرند. البته این یک سؤال واگر است و ممکن است هر دانش‌آموزی به یک اصل خاص که مورد توجه او قرار گرفته اشاره کند. برخی از این اصول عبارت‌اند از:

– برتری فضیلت بر ثروت

– فداکاری در راه حقیقت

– تحمل رنج برای آگاهی مردم

– ترسیدن از مرگ

– احساس تواضع در برابر علم و دانایی

سؤال پنجم درباره شجاعت سقراط و ترسیدن وی از مرگ است. او مرگ را یک انتقال به جهان دیگر می‌دانست. این انتقال اگر با سربلندی و عزت باشد، شیرین است. اما اگر با خواری و ترس و جهل باشد، تلخ و زیان‌آور است.

سؤال ششم در حقیقت، سه سؤال است:

الف) چرا سقراط خود را در برابر جامعه آتن مسئول می‌دید؟

ب) یک فیلسوف، چه زمانی مرگ را بر زندگی ترجیح می‌دهد؟

ج) آیا میان فلسفه سقراط و زندگی وی ارتباطی هست؟

بند «الف» اشاره به مأموریتی دارد که سقراط از جانب خدا بر دوش خود احساس می‌کرد و آن، بیدار ساختن مردم و تلاش برای رها ساختن آنان از جهل و خرافات بود. همان مأموریتی که افلاطون در تمثیل غار بر دوش آن جوانی قرار داد که از غار بیرون آمد و روشنایی حقیقت را دید. این جوان به غار باز می‌گردد تا هم‌نوعان خود را نیز از حقیقت آگاه کند و از جهل برهاند.

بند «ب» مربوط به انتخاب بزرگ سقراط در پذیرش مرگ و ترجیح آن بر زندگی همراه با ننگ و عار است. او یا باید ادعای سوفسطائیان را می‌پذیرفت که جوانان را گمراه می‌کند و دست از آگاهی بخشی بر می‌داشت یا باید نتیجه حق خواهی و پیروی از حقیقت را تحمل می‌کرد.

بند «ج» نشان می‌دهد که سقراط دقیقاً بنابر فلسفه‌اش زندگی کرد. به تعبیر دیگر، او برای زندگی خود فلسفه‌ای داشت و دقیقاً می‌دانست که چه می‌کند. او معتقد به خداوندی بود که با ندهای غیبی مسئولیتی بر دوش او گذاشته و آن آگاه کردن مردم به کمال نفس بود. ترجیح فضیلت بر ثروت، گذرگاه بودن مرگ، تواضع و فروتنی علمی و بسیاری از اصول فکری دیگر که سقراط پذیرفته بود، به زندگی سقراط رنگی دیگر داده بود. او براساس همین اصول زندگی کرد و براساس همین اصول، مرگ را بر حیات همراه با ذلت ترجیح داد. سؤال هفتم که مربوط به درس گرفتن از زندگی سقراط است، یک سؤال واگراست. هر دانش‌آموزی، ممکن است تحت تأثیر بخش خاصی از سخنان سقراط و شیوه زندگی وی قرار بگیرد و همان را به عنوان مهم‌ترین درس اعلام کند.

این سؤال، نیازمند به فراهم کردن شرایط تأمل و دقت نظر و جدی گرفتن سرگذشت سقراط است و سبب افزایش تأثیرگذاری درس در مخاطب می‌شود.

سؤال هشتم، بازگشتی به سؤال «ج» در سؤال ششم است و تأکیدی بر آن سؤال می‌باشد. در پاسخ به این سؤال، باید دانش‌آموزان را به این نکته توجه دهیم که اصولاً زندگی هیچ‌کس از فلسفه او جدا نیست. با این تفاوت که بسیاری از افراد فلسفه روشن و پخته‌ای ندارند و در نتیجه، زندگی با برنامه و با هدفی را دنبال نمی‌کنند. اما اگر کسی به فلسفه‌ای روشن و مستدل رسیده باشد و بدان معتقد شده باشد، حتماً تحت تأثیر آن زندگی خواهد کرد.

۳- انجام فعالیت تفکر

این فعالیت برای تقویت ارتباط میان کتاب منطق سال دهم و کتاب فلسفه و استفاده از آن آموخته‌هاست. مغالطه‌ای در درس دهم منطق به نام «مغالطه تحریک احساسات» طرح شده است. در این روش، شخص مغالطه‌گر بر آن است که با تحریک احساسات مخاطبان، آنها را به تصمیم‌گیری براساس احساس، نه عقل و منطق بکشاند. این روش در دادگاه‌های یونان کاربرد داشته است. اما با اینکه حق با سقراط بود، ولی او حاضر نشد که از روش غلط برای رسیدن به مقصود و اثبات حقانیت خود استفاده کند.

۴- انجام فعالیت به کار بیندیم

در سؤال اول در این فعالیت دو دیدگاه نزدیک به هم، با یکدیگر مقایسه شده‌اند. فردوسی در آغاز شاهنامه می‌گوید:

به نام خداوند جان و خرد	کزین برتر اندیشه بر نگذرد
خداوند نام و خداوند جای	خداوند روزی ده رهنمای
خداوند کیوان و گردان سپهر	فروزنده ماه و ناهید و مهر
زنام و نشان و گمان برتر است	نگارنده بر شده پیکر است

نبینی، مرنجان دو بیننده را	به بینندگان آفریننده را
که او برتر از نام و از جایگاه	نیابد بدو نیز اندیشه راه
نیابد بدو راه جان و خرد	سخن هر چه زین گوهران بگذرد
میان بندگی را بیادیت بست	ستودن نداند کس او را چو هست
در اندیشه سخته گی گنجد اوی	خرد را و جان را همی سنجد اوی
ستود آفریننده را کی توان	بدین آلت رای و جان و زبان
زگفتار بیکار یکسو شوی	به هستیش باید که خستو شوی
به ژرفی به فرمانش کردن نگاه	پرستنده باشی و جوینده راه
زدانش دل پیر برنا بود	توانا بود هر که دانا بود
زهستی مراندیشه را راه نیست	از این پرده برتر سخن گاه نیست

ارتباط برقرار کردن میان دیدگاه‌ها نشان‌دهنده آن است که حقایق ثابت و جهان شمولی وجود دارد که در فرهنگ‌های مختلف پذیرفته شده است.

یکی از این حقایق ثابت، ارزشمندی عقل و علم است که عموم متفکرین عالم درباره آن سخن گفته‌اند. در مقام مقایسه می‌توان گفت:

اولاً: هم سقراط و هم فردوسی بر ارزشمندی علم تأکید کرده‌اند.
ثانیاً: سقراط به تأثیرگذاری اخلاقی علم توجه کرده و گفته که انسان خوب و با فضیلت، انسانی است که فضیلت‌ها را می‌شناسد و بدان عمل می‌کند. فردوسی به جنبه توانایی بخشی علم و قدرت آفرینی توجه کرده و گفته است که هر قدر دانش انسان‌ها افزایش یابد، قدرت و توانایی آنان نیز بیشتر می‌شود.

سؤال دوم سخن مشهور او درباره «نمی‌دانم» است. درباره «نمی‌دانم» سقراط قبلاً نکاتی ذکر شد که در اینجا قابل استفاده است.

در اینجا این نکته را اضافه می‌کنیم که دانشمندی می‌تواند عبارت «نمی‌دانم» را بر زبان جاری کند که: عظمت جهان را درک کند.

به بزرگی خالق آن پی برده باشد.

در برابر بزرگی خالق و عظمت جهان احساس تواضع کند.

۵- انجام فعالیت پژوهش

در این کتاب، دانش‌آموزان به انجام پژوهش‌هایی که بیشتر جنبه مطالعه دارند، تشویق شده‌اند. دو منبع

کد ۱۱۱۳۸۳ درس ۵ اخلاقی

برای پژوهش پیشنهادی در این درس معرفی شده است. ممکن است دانش‌آموزان به این دو منبع دسترسی نداشته باشند. دبیران گرامی می‌توانند کتاب‌های دیگر یا مقالاتی را به آنان معرفی کنند که دانش‌آموزان از آنها استفاده کنند. حتی اگر یک دانش‌آموز را هم بتوانیم به چنین تحقیقی جلب کنیم، مراتبی از موفقیت را به دست آورده‌ایم.

بخش دوم

معرفت و شناخت

درس ۶

امکان شناخت

هدف کلی :

توانایی تبیین امکان معرفت در انسان

شایستگی های قابل اکتساب

۱- شناخت درست مسئله در بُعد فلسفی آن

۲- توضیح علت و چرایی طرح این بحث در فلسفه

طرح آموزشی درس

این درس با دسته‌ای از گزاره‌ها شروع می‌شود که دیدگاه‌های مختلف برخی فیلسوفان درباره شناخت را طرح می‌کند. دانش‌آموزان با مشاهده این دیدگاه‌ها متوجه اختلاف نظر در موضوعی که به ظاهر بدیهی و روشن است، می‌شوند و ابتدائاً یکی از دیدگاه‌ها را انتخاب می‌کنند.

در قدم بعد، معلم به طرح موضوع می‌پردازد و برخی از مسائل پیرامون معرفت، از جمله وقوع خطا در معرفت را یادآوری می‌کند و نشان می‌دهد که چرا مسئله‌ای که به ظاهر روشن است، با یک بررسی عمیق‌تر به مسئله‌های پیچیده‌تری برخورد می‌کند و در نتیجه نیاز به بحث را ضروری می‌کند.

طرح گزاره‌هایی از دیدگاه‌های مختلف توجه دانش‌آموزان به اهمیت مسئله علم در فلسفه

تبیین چیستی و امکان معرفت طرح یک چالش در امکان معرفت و بحث درباره آن نتیجه‌گیری پایانی درباره معرفت

پس از اینکه دانش‌آموزان متوجه اهمیت بحث شدند، درباره چیستی معرفت و امکان رسیدن به علم

گفت‌وگو صورت می‌گیرد.

در پایان نیز دو مسئله مهم به بحث گذاشته می‌شود :

اول : علت خطا در علم و ادراک انسان.

دوم : پیشرفت و تکامل در علم.

نکات آموزشی و مسیر تدریس

۱- طرح گزاره‌ها و بحث درباره آنها

در ابتدای درس هفت گزاره درباره شناخت انسان آمده است. برخی گزاره‌ها با برخی دیگر مخالف است و برخی با برخی هم‌پوشانی دارد. این گزاره‌ها، دیدگاه‌های برخی فیلسوفان یا سوفسطائیان درباره معرفت است. برخی از آنها برای دانش‌آموزان بدیهی است و طرح آن را ممکن است بیهوده بدانند، مثل گزاره اول. آنها باید در میان گزاره‌ها، آنها را که صحیح می‌دانند مشخص کنند. حال، ممکن است دانش‌آموزی دو گزاره یا بیشتر را انتخاب کند و ممکن است گزاره‌هایی که با یکدیگر در تناقض اند را صحیح تلقی کند.

پس از علامت زدن دانش‌آموزان، دبیر نظر برخی از آنها را جویا می‌شود و از آنها می‌خواهد که حتی المقدور دلیل خود را توضیح دهند. در این گزاره‌ها نکاتی هست که باید توجه کرد:

- ۱- جمله اول عبارت «همان‌گونه که هستند» را ندارد. اما جمله دوم و سوم این قید را دارند.
- ۲- جمله دوم با جمله اول سازگار است. زیرا در جمله دوم قید «همان‌گونه که هستند» اضافه شده که جنبه توضیحی دارد. و آلهرکس که می‌گوید انسان می‌تواند اشیا را بشناسد، منظورش «همان‌گونه که هستند» می‌باشد و اگر جور دیگر بشناسد، نشناخته است.
- ۳- جمله سوم با جمله دوم ناسازگار است. حال، این جمله با جمله اول چه نسبتی دارد؟ آیا با جمله اول هماهنگ است یا مخالف؟

ممکن است کسی بگوید جمله اول با هر دو جمله هماهنگ است. هماهنگی آن با جمله دوم روشن است. اما درباره هماهنگی آن با جمله سوم بدین صورت است که در جمله اول فقط آمده که انسان می‌تواند اشیا را بشناسد، خواه همان‌گونه که هستند و خواه غیر همان‌گونه که هستند. پس جمله اول با این جمله سازگاری دارد.

اما حقیقت این است که وقتی کسی می‌گوید انسان می‌تواند اشیا را بشناسد، اصولاً منظورش آن است که یک شی را همان‌گونه که هست می‌تواند بشناسد. اگر غیر همان‌طوری که هست بشناسد، آن را نشناخته و چیز دیگری را به جای آن شناخته است. مثلاً اگر بگوید آن موجودی که از دور می‌آید «اسب» است، و بعد معلوم شود که «گاو» بوده، آن را نشناخته و اشتباه کرده است.

۴- اگر کسی جمله چهارم را انتخاب کند، این جمله با جمله اول و دوم سازگار است اما با جمله سوم سازگار نیست. زیرا وقتی می‌گوییم انسان می‌تواند خطا بکند، معنایش این است که: می‌تواند اشیا را بشناسد، در ضمن، ممکن است خطا هم بکند.

۵- اگر کسی جمله پنجم را انتخاب کند، لازمه‌اش این است که جمله سوم را هم بپذیرد و جملات اول، دوم و چهارم را انکار کند.

۶- جمله ششم وارد محدوده علم شده است. و کسی که محدوده شناخت را معین می‌کند، اصل شناخت را پذیرفته است. پس جمله ششم با جملات اول، دوم و چهارم سازگار است و یک دانش‌آموز می‌تواند هر چهار جمله را انتخاب کند.

۷- جمله هفتم در مقابل جمله ششم است و چون لفظ «هم» در آن آمده، معنایش آن است که انسان همواره خطا می‌کند، حتی در امور محسوس، پس این جمله با جمله سوم و پنجم هماهنگ است.

۸- جمله هشتم که توانایی انسان بر امور محسوس و نامحسوس را می‌پذیرد، با جملات اول، دوم و چهارم سازگار است. اما با جملات سوم و پنجم و هفتم به‌طور کلی سازگار نیست. اما با جمله ششم، کلمه «فقط» که در جمله آمده سازگار نیست و در هر دو جمله امکان شناخت امور محسوس پذیرفته شده است.

۲- توضیح درباره مسئله شناخت

با انجام فعالیت قبل، توجه دانش‌آموزان تا حدودی به اهمیت مسئله شناخت جلب شده و آماده شنیدن شده‌اند. در این مرحله، معلم طرح بحث می‌کند و نکات زیر را در بحث خود می‌گنجاند:

الف) ما موجودی هستیم که از خود و جهان پیرامون خود آگاهی داریم (خودشناسی، دیگرشناسی)

ب) این شناخت‌ها به ما امکان عمل در جهان پیرامون می‌دهد.

ج) شناخت ما محدود است و دانسته‌های ما در مقابل مجهولات، چیز قابل توجهی نیست.

د) امکان خطا در شناخت ما هست.

۳- انجام فعالیت تفکر

در این فعالیت دو مسئله طرح شده است:

مسئله اول: تشخیص خطای خود و تصحیح آن: در این مسئله توجه دانش‌آموزان به یک نکته ظریف جلب شده است. درست است که ما خطا می‌کنیم. اما در عین حال می‌توانیم به همین خطای بی‌بیریم و این، خود، دلیلی بر توانایی انسان برای شناختن است. علاوه بر این، انسان خطای خود را تصحیح می‌کند. یعنی دانش بعدی خود را با دانش قبلی مقایسه می‌کند و متوجه می‌شود که این دانش نسبت به دانش قبل درست است.

مسئله دوم: گفت‌وگو و بحث برای قانع کردن طرف مقابل: کاری که ما هنگام گفت‌وگو با طرف مقابل می‌کنیم، خودش حاوی چند پیام در زمینه شناخت است:

یکی اینکه: دو فردی که دو نظر درباره یک موضوع دارند، هر دو قبول دارند که یکی از این دو نظر درست است، نه هر دو. البته ممکن است هر دو اشتباه باشند.

دوم اینکه: هر دو قبول دارند که راهی برای تشخیص درستی یا نادرستی این نظرات هست.

سوم اینکه: هر دو می‌دانند که می‌توانند دیدگاه درست خود را به دیگری انتقال دهند و به او اثبات کنند که نظرش صحیح نیست و نظر طرف مقابل صحیح است.

چهارم اینکه: بالاخره هر دو قبول دارند که امکان شناخت برای انسان هست.

۴- توضیح دوباره درباره شناخت

با انجام فعالیت قبل و نکاتی که میان دبیر و دانش‌آموزان رد و بدل می‌شود، دانش‌آموزان آمادگی

بیشتری کسب می‌کنند. در اینجا لازم است نکات زیر به بحث گذاشته شود :
الف) توضیح درباره «معرفت‌شناسی» و اینکه معرفت‌شناسی بخش مهمی از فلسفه است.

ب) تبیین «چیستی معرفت» و اینکه معرفت نیازی به تعریف ندارد.

ج) تبیین «امکان معرفت» و توانایی انسان در کسب معرفت است؛ که البته این هم امر روشنی است. اما در همین امر روشن، به دلایلی که در فعالیت‌های اول و دوم مشخص شد، پیچیدگی‌هایی در مسیر تبیین شناخت وجود دارد که باید به حل آنها بپردازیم.

۵- انجام فعالیت «حل یک مسئله»

در این فعالیت، اختلاف نظرها درباره حقیقت رنگ به بحث گذاشته شده است. از وجود اختلاف نظر درباره یک موضوع، ممکن است کسی این نتیجه را بگیرد که انسان توانایی تشخیص درست و واقعیات را ندارد. اما اگر به نوع رفتار انسان در این موارد نظر کنیم، درمی‌یابیم که انسان واقعاً توانایی درک حقایق را دارد. در همین مثال ذکر شده، نکات زیر قابل ذکر است :

الف) دانشمندان کنونی دریافته‌اند که دیدگاه دانشمندان قبلی درست نبوده است. و همین دریافت، قدمی رو به جلو است.

ب) برخی از امور واقعیت پیچیده‌ای دارند و ممکن است شناخت دقیق آنها سال‌ها و یا قرن‌ها طول بکشد.

ج) تلاش دانشمندان برای رفع همین اختلاف نشانه آن است که گرچه با یک مسئله مشکل مواجه‌اند، اما بالاخره روزی مشکل حل خواهد شد.

۶- توضیح درباره تکامل در علم

یکی از موضوعات روشن و واضح پیشرفت انسان در کسب دانش است. شناخت انسان امروزی از گیاهان، حیوان‌ها، ستارگان، کهکشان‌ها، بدن خود و سایر پدیده‌ها و اشیا بسیار فراتر از گذشته است. یعنی دانش بشر افزایش یافته است. همین حقیقت روشن و شفاف، امروزه در معرفت‌شناسی با چالش‌هایی مواجه است که در جای خود باید به آنها بپردازیم.

هدف از طرح این موضوع در اینجا آن است که دیدگاه واقع‌گرایانه و رئالیستی در توانایی رسیدن به علم را در دانش‌آموزان تقویت کنیم. زیرا تکامل در علم با قبول موارد زیر معنا دارد :

الف) انسان توانایی شناخت اشیا، همان‌گونه که هستند را دارد.

ب) هرچه انسان بیشتر تلاش کند، شناخت بیشتری از اشیا به دست می‌آورد.

ج) انسان از طریق رفع اشتباهات گذشته نیز دانش خود را تقویت می‌کند.

برای نشان دادن تکامل در علم به دو صورت ذکر شده یک مثال در کتاب درسی آمده است. خوب است از دانش‌آموزان بخواهیم که مثال‌های دیگری ذکر کنند، مثلاً :

پیشرفت در صنعت اتومبیل

پیشرفت در دانش پزشکی
پیشرفت در وسایل ارتباط جمعی
پیشرفت در سیستم‌های آموزشی
بهتر است که دانش‌آموزان در توضیح مثال‌ها، به خطاهای اصلاح شده بپردازند و در هر نمونه به دو صورتی که در تکامل علم مطرح است اشاره کنند.

۷- انجام فعالیت به‌کار ببندیم

پرسش اول دربارهٔ این است که «گزارهٔ شناخت فقط در حوزهٔ تجربه امکان‌پذیر است». در داخل خود تناقض‌آمیز است. زیرا:

الف) کسی که می‌گوید شناخت فقط از طریق تجربه به‌دست می‌آید، همین گزاره را از طریق تجربه به‌دست نیاورده است.

ب) اگر روش‌های دیگری برای شناخت وجود داشته باشد، به‌طور طبیعی توانایی درک آن را ندارد. و اگر در جهان اموری وجود داشته باشند که در محدودهٔ حس و تجربه قرار نگیرند (که این چنین است)، اصولاً از طریق تجربه نمی‌توان از آن باخبر شد و حتی از طریق، نه می‌توان آنها را اثبات کرد و نه می‌توان انکار نمود.

۸- حاشیه‌های درس

این درس، سه حاشیه دارد. حاشیهٔ اول داستان کوتاهی برای نشان دادن ناتوانی یک فرد در شناخت همهٔ امور است.

حاشیهٔ دوم معرفی کانت، به‌عنوان فیلسوفی است که به معرفت‌شناسی توجه خاص کرد و آن را محور فلسفه قرار داد. حاشیهٔ سوم دربارهٔ سوفسطائیان است. آنها معتقد بودند که انسان توانایی شناخت ندارد. گرگیاس، یکی از این سوفسطائیان است که جملهٔ مشهوری از او باقی مانده است. خوب است این جمله در کلاس طرح شود و مورد بحث قرار گیرد.

گرگیاس می‌گوید:

اولاً، چیزی وجود ندارد

ثانیاً، اگر چیزی هم وجود داشته باشد، قابل شناخت نیست.

ثالثاً، اگر برای انسان قابل شناخت باشد، نمی‌توان آن را به دیگری یاد داد و منتقل کرد.

۹- مواردی برای ارزشیابی

۱- تفکیک گزاره‌های درست از نادرست در فعالیت ابتدای درس.

۲- توضیح جایگاه اشتباه و خطا در معرفت‌انسان.

۳- انجام فعالیت تفکر و پاسخ به دو سؤال طرح شده در آن.

۴- توانایی طرح سؤال‌های اساسی در حوزهٔ معرفت‌شناسی.

- ۵- تبیین درست گزاره امکان معرفت.
- ۶- تبیین رابطه امکان معرفت با خطا.
- ۷- انجام فعالیت «حل یک مسئله» برای تبیین درست اختلاف نظر در علوم.
- ۸- توضیح درباره جایگاه شک و تفکیک شک فایده مند از شک بدون فایده.
- ۹- توضیح درباره صور مختلف تکامل علم.
- ۱۰- پاسخ درست به دو سؤال طرح شده در قسمت «به کار ببندیم».

درس ۷

ابزارهای شناخت

هدف کلی :

پذیرش این مهم که ابزار شناخت انسان منحصر در حس و تجربه نیست و ابزار دیگری هم هست.

شایستگی های قابل اکتساب

- ۱- بیان ابزارهای شناخت در وجود انسان
- ۲- توانایی ذکر تفاوت های ابزارها و محدوده آنها
- ۳- استفاده بجا و شایسته از همه ابزارها در جایگاه و موقعیت خود

طرح آموزشی درس

این درس نیز مانند برخی دیگر از درس های این کتاب با یک فعالیت شروع می شود تا دانش آموزان را وارد فضای مباحث درس کند. آنگاه چند سؤال برای دانش آموزان طرح می شود تا بدانند که در این درس به چه مسائلی پاسخ داده می شود.

آنگاه چهار ابزار حس، عقل، قلب و وحی، توضیح داده می شود. با فعالیت هایی که در این میان صورت می گیرد، دانش آموزان می توانند با مقایسه ابزارها، به درک بهتری از تفاوت ها نیز برسند. ذکر گزاره هایی که از ابزارهای متفاوت به دست آمده اند. طرح سؤال هایی پیرامون ابزار شناخت معرفی ابزار شناخت مقایسه ابزارها با یکدیگر برای روشن شدن کاربرد آنها

نکات آموزشی و مسیر تدریس

۱- انجام فعالیت ابتدای درس

در این فعالیت، شش گزاره آمده و دو سؤال پیرامون آنها طرح شده است. این گزاره ها مربوط به حوزه های مختلف هستند، برای اینکه به تدریج دانش آموز متوجه شود که مطالعه

تحقیق در حوزه‌های متفاوت نیاز به ابزارهای متفاوت دارد.

خوب است ابتدا از آنها بپرسیم که هریک از این جمله‌ها مربوط به کدام دانش است. حوزه برخی از گزاره‌ها روشن است، مانند گزاره دوم و چهارم. برخی از آنها ممکن است برای دانش‌آموزان اندکی ابهام داشته باشد؛ مانند گزاره ششم.

گزاره اول، بیانگر قدرت اختیار در انسان است، یعنی یک گزاره انسان‌شناختی است.

گزاره دوم، یک گزاره در حوزه تاریخ بشر و حوادثی است که بر او گذشته است.

گزاره سوم، یک گزاره درباره جهان غیب و ماوراءالطبیعه است.

گزاره چهارم، یک گزاره علمی در حوزه فیزیک و علوم طبیعی است.

گزاره پنجم، یک گزاره اعتقادی و تأثیر اعتقاد بر عمل است.

گزاره ششم، یک گزاره عرفانی و اخلاقی شمرده می‌شود.

بعد از تشخیص گزاره‌ها از نظر جایگاه علمی یا حتی قبل از آن، می‌توانیم سؤال اول را که در این فعالیت آمده، مطرح کنیم که «آیا با همه این جمله‌ها موافق هستید؟» طرح این سؤال برای دقت و تأمل بیشتر روی گزاره‌هاست و نباید زیاد درباره خود گزاره‌ها گفت‌وگو کرد.

پس از آن، سؤال دوم مطرح می‌شود و دانش‌آموزان نظر خود را درباره ابزارها و راه‌هایی که این گزاره‌ها به دست آمده بیان می‌کنند.

در اینجا ممکن است دانش‌آموزان میان دو دسته ابزار تفاوت قائل نشوند: دسته اول، ابزارهایی است که خداوند برای شناخت در وجود ما قرار داده، مانند حس و عقل. دسته دوم ابزارهایی که بشر می‌سازد مانند میکروسکوپ، رصدخانه، دماسنج و نظایر آن. حتی ممکن است که از نظر یک دانش‌آموز کتاب‌های تاریخی هم یک ابزار شناخت محسوب شود. مثلاً بگویند که جمله دوم از طریق مطالعه کتاب‌های تاریخی به دست آمده است. اما می‌دانیم که کتاب‌های تاریخ محل ثبت مشاهدات و تجربه‌های یک مورخ یا چند مورخ است که بی‌واسطه یا با واسطه حوادثی را مشاهده کرده‌اند و در کتاب‌های خود ثبت کرده‌اند؛ یعنی از طریق حس به آن حوادث پی برده‌اند.

با ممکن است درباره گزاره سوم، دانش‌آموزان بگویند که ما به وجود فرشتگان از طریق پیامبری برده‌ایم و پیامبر را یک ابزار شناخت معرفی کنند، در حالی که می‌دانیم پیامبر از ابزاری به نام وحی در وجود خود بهره‌مند بوده و وحی واقعاً یک ابزار شناخت است. ضرورتی ندارد که در این مرحله اشتباهات دانش‌آموزان به طور کامل اصلاح شود.

۲- طرح سؤال‌ها از جانب معلم

معلم، در این قسمت توضیح می‌دهد که یکی از تلاش‌های فیلسوفان پاسخ به سؤال‌های مربوط به این مسئله است. پس برخی از آن سؤال‌ها را می‌نویسد تا دانش‌آموزان به آن توجه کنند:

انسان از چه ابزارهایی در وجود خود برای شناخت استفاده می‌کند؟ این ابزارها در چه

محدوده‌ای عمل می‌کنند؟ تا چه اندازه می‌توان به این ابزارها اعتماد کرد؟

۳- معرفی ابزارهای شناخت

در قدم اول، ابزار «حس» که برای همه ملموس است، معرفی می‌شود. این ابزار ویژگی‌هایی دارد که خوب است به آن توجه کنیم :

– این ابزار مشترک میان انسان و حیوان است.

– انسان پنج حس ظاهری دارد : شنوایی، بینایی، بویایی، چشایی و لامسه

– این حواس، در حیوانات مختلف، شدت و ضعف دارد.

اطلاعاتی درباره حواس حیوانات و انسان

– انسان، با چشم غیرمسلح رنگ‌های مادون قرمز و ماورای بنفش را حس نمی‌کند اما

برخی حیوانات آن رنگ‌ها را حس می‌کنند.

– انسان صداهایی با فرکانس بالاتر از و کمتر از را نمی‌تواند بشنود.

– برخی ماهیان حواس بینایی و شنوایی و بویایی و چشایی را دارند. آنان اندام‌هایی

دارند که متوجه جریان‌های الکتریکی دریا می‌شود.

– حشرات دارای چشم ساده یا مرکب هستند. چشم مرکب برخی حشرات چهار هزار

تصویر را منعکس می‌کند.

– زنبورها فقط تا مسافت ۲۵ سانتی متری را می‌بینند. حس بویایی زنبور به کمک او

می‌آید تا درک بهتری از محیط داشته باشد.

– چشم سنجاقک‌ها مرکب است. هر چشم آنها از سی هزار لنز تشکیل شده است.

– مار دید بسیار ضعیفی دارد. آنها فقط چیزهایی را می‌بینند که حرکت داشته باشد.

آنها ناشنوا هم هستند. اما مار زبانی دارد که شاید حساس‌ترین عضو موجود در جهان باشد،

زبان آنها هزاران نوسان را که در فضا وجود دارد و پوست بدن ما قادر به احساس آن نیست،

حس می‌کند.

– چشم پرندگان، تلسکوپی و میکروسکوپی است. دقت دید آنها در برخی موارد صد

برابر دید انسان است. چشم پرند می‌تواند یک دانه را از یک صد متری ببیند.

چند نکته درباره شناخت حسی :

اولاً، حواس ما دروازه ورود انسان به جهان طبیعت و ادراک این جهان است.

ثانیاً، ادراک جهان طبیعت امکان استفاده از آن و رفع نیازها را فراهم می‌کند.

ثالثاً، امکان‌گزینش در انتخاب مواد مورد نیاز را به انسان می‌دهد.

رابعاً، خطا در ادراک حسی امکان‌پذیر است. راه تصحیح خطا هم خود ادراک حسی است.

۴- انجام فعالیت بررسی

در این فعالیت نمونه‌ای از خطا در ادراک حسی ذکر شده و سه سؤال درباره آن مطرح شده است که دانش‌آموزان باید به آن پاسخ دهند.

پاسخ سؤال اول، معمولاً منفی است، زیرا برای همه دانش‌آموزان خطای در حواس رخ داده، اما باز هم از حواس استفاده می‌کنند. کسی نیست که به علت چند بار اشتباه در دیدن، دیگر از چشم خود استفاده نکند. او حتی برای پی بردن به خطای خود باز هم از همین حواس استفاده می‌کند. به عبارت دیگر: هرکس می‌داند که ساختار دستگاه حواس ما و ادراک مربوط به حواس ما یک ساختار درست دارد و پیش آمدن خطا مربوط به ساختار دستگاه نیست.

پاسخ سؤال دوم، همان‌طور که گفته شد همان حواس است.

پاسخ سؤال سوم در ضمن پاسخ سؤال اول داده شد.

نکته: ما همه روزه از حواس خود استفاده می‌کنیم، اما ممکن است کمتر به این مسائل توجه کرده باشیم. با اینکه پاسخ به بسیاری از این مسائل روشن است، اما توجه به آنها و سخن گفتن درباره آنها به تدریج دیدگاه شفافی در «معرفت‌شناسی» به دانش‌آموز می‌دهد و می‌تواند از عهده برخی مسائل برآید.

۵- تبیین جایگاه عقل

ابزار دیگری که بعد از حس معرفی شده، ابزار «عقل» است.

خوب است که یک جلسه درباره عقل و جایگاه آن در زندگی انسان و ارزش زندگی

عقلانی با دانش‌آموزان گفت‌وگو کنیم.

نکاتی که در این درس باید مورد توجه دانش‌آموزان قرار گیرد به شرح زیر است:

الف) عقل، ابزار یا قوه تفکر در آدمی است. بنابراین، تمام دانش‌ها، چون با تفکر و اندیشه‌ورزی به دست می‌آیند، با ابزار عقل به دست می‌آیند.

ب) حس، فقط ابزار انتقال امور محسوس به ذهن آدمی است. حس بینایی، مثلاً، تصویر اشیا را به ذهن منتقل می‌کند؛ یعنی ما را اشیای خاص و جزئی آگاه می‌کند: این کتاب، این درخت، این میز و ...

اما اگر بخواهیم به شناخت‌های کلی برسیم و عمل «تعمیم» را انجام دهیم، نیازمند به کمک عقل هستیم. جملاتی مانند: میز وجود دارد، آب در صد درجه می‌جوشد، زمستان هوا سرد می‌شود، گرچه مربوط به جهان محسوس است، اما قضایای کلی هستند که عقل به کمک حس آنها را می‌سازد.

ج) گاهی از عقل به عنوان ظرف ادراک نام می‌بریم و می‌گوییم ادراک سه مرحله دارد:

۱- ادراک حسی: این کتاب، این میز

۲- ادراک خیالی: باقی مانند ادراک این کتاب و این میز در خیال.

۳- ادراک عقلی: کتاب، میز (که یک ادراک کلی است)

د) گاهی از عقل، در کنار حس و به عنوان ابزار یاد می‌کنیم و قضایا و استدلال‌هایی را ذکر می‌کنیم

که حس در آنها دخالتی ندارند، مانند قضیه «اجتماع نقیضین محال است.» و «کل از جزء بزرگ تر است.» و استدلال بر وجود واجب الوجود؛ یعنی عقل، در این موارد، می تواند بدون کمک حس به نتایج برسد. (ه) گاهی از عقل برای تصمیم گیری های خود در زندگی جمعی و فردی استفاده می کنیم، مثلاً می گوئیم: خوب است به دیگران احترام بگذاریم، خوب است سپاس خدا را به جای آوریم. نباید در امانت خیانت کنیم.

با توجه به نکات بالا:

۱- انسان با قوه تفکر و تعقل، در حدّ توان خود، امور واقع را از غیر واقع تشخیص می دهد؛ مثلاً می داند که: «خدا هست» و «خورشید هست» و می داند که: «خدا شریک ندارد.» و «آب در ده درجه نمی جوشد.»

۲- انسان با قوه تفکر خود و در حد توان خود، امور خوب را از بد تشخیص می دهد. مثلاً می داند که:

امانت داری خوب است و خیانت در امانت بد است.

عقل را با توجه به تشخیص هست ها و نیست ها «عقل نظری» می نامند. عقل را با توجه به تشخیص کارهای خوب و بد (بایدها و نبایدها) «عقل عملی» می نامند.

(و) ممکن است این نظر برای دانش آموز ملموس نباشد که می گوئیم:

«علوم طبیعی که از طریق تجربه به دست می آیند، مبتنی بر یک دسته قواعد عقلی و فلسفی است.» برای اینکه این نظر را ملموس کنیم، خوب است با یک مثال شروع کنیم؛ مثلاً بگوئیم: در شیمی ثابت شده که: «فلز در برابر حرارت منبسط می شود.»

حال اگر کسی بپرسد:

۱- براساس چه ضابطه ای شیمی دان چنین حکم کلی ای می کند؟ آیا همه فلزات را آزمایش کرده است؟

۲- آیا می توان به روش تجربه اعتماد کرد؟

۳- آیا ممکن نیست که فلزات دیگر این خاصیت را نداشته باشند؟

۴- چرا حتماً با آمدن حرارت آهن منبسط می شود؟

پاسخ این سؤال ها را نمی توان از تجربه گرفت. پاسخ آن در فلسفه داده شده. در فلسفه ثابت شده و پذیرفته شده که:

۱- حس، توانایی شناخت واقعیت را دارد (طبیعت قابل شناخت است). پس می توان گفت آهن هست.

۲- تجربه و آزمایش روشی درست برای درک برخی واقعیات طبیعی است.

۳- قانون علت و معلول (علیت) یک قانون عام و کلی است.

۴- طبیعت، یکسان عمل می‌کند. پس فلز، در همه جا خاصیت اصلی خود را دارد.

۵- هر معلولی علت ویژه خود را دارد، همان‌طور که هر علتی معلول خاص خود را

نتیجه می‌دهد.

ح) ذیل قوه عقل، از دو فیلسوف یاد شده که مبانی علوم طبیعی را تبیین کرده‌اند. از ابن سینا نقل شده که قانون علیت از طریق حس و تجربه به دست نمی‌آید، بلکه یک قاعده عقلی است که خودش حاکم بر روش تجربه است.

صرفاً جهت یادآوری متذکر می‌شویم که در اینجا یک بحث اساسی و دامنه‌دار در طول تاریخ فلسفه صورت گرفته و به خصوص، در دوره‌های جدید فیلسوفانی مانند «دیوید هیوم» چنین اندیشیدند که انسان قانون علیت را از طریق حس و تجربه و با مشاهده به دنبال هم آمدن برخی امور فهمیده است. لذا هیوم می‌گوید از تعاقب و به دنبال هم آمدن اشیا نمی‌توان رابطه علیت را نتیجه گرفت و گفت که آن پدیده‌ای که اول آمده است علت است و پدیده‌ای که بعد آمده، معلول.

وی چنین اندیشیده بود که فیلسوفان از این طریق که یک طریق تجربی است، متوجه علیت شده‌اند. نکته جالب اینجاست که ابن سینا حدود سه قرن قبل پاسخ هیوم را داده و گفته که علیت از طریق مشاهده و تجربه تعاقب، به دست نمی‌آید. ایشان می‌گوید:

«وایضاً فان العلم بالاسباب المطلقه حاصل بعد العلم باثبات الاسباب للامور ذوات الاسباب. فإننا مالم نثبت وجود الاسباب للمسببات من الامور باثبات آن وجودها تعلقاً بما يتقدمها فی الوجود، لم يلزم عند العقل وجود السبب المطلق، وأن ههنا سبباً ها. و أما الحس فلا يؤدی الآلی الموافات. و لیس اذا توافی شیئان و جب أن يكون احدهما سبباً للآخر. و الاقتناع الذی يقع للنفس لكثرة ما يورده الحس و التجربة فغیر متأكد، علی ما علمت، الآ بمعرفه ان الامور التی هی موجوده فی الاكثر هی طبیعیه و اختیاریه»^۱

اما کانت که متوجه اشکال هیوم شده بود، برای حل اشکال، اصل اشکال را پذیرفت و قبول کرد که رابطه علت و معلول مربوط به خود پدیده‌ها نیست. وی آن را از مقولات فاهمه دانست که مربوط به ذهن انسان می‌شود. از نظر وی، انسان در ساختار ذهن خود این مقولات را دارد و فنومن‌ها، آنگاه که از خارج به ذهن منتقل می‌شوند، در قالب این مقولات، ادراک می‌شوند. بحث بیشتر برای دانش‌آموزان، در کتاب سال دوازدهم ارائه خواهد شد.

۶- انجام فعالیت «بیان نمونه»

این فعالیت، برای تعمیق خودشناسی و تأمل درونی است. نمونه‌های دیگری که انسان ابتدا در خود می‌یابد و بعد در دیگران هم مشاهده می‌کند:

- ۱- محبت و دشمنی
- ۲- استدلال کردن
- ۳- شادی و غم
- ۴- اخلاق و ویژگی‌های اخلاقی مانند ترس و شجاعت

۱- الهیات الشفاء، مقاله اول، فصل اول، ص ۸

۵- رابطه علیت میان اراده انسان و افعال او

۶- احساس شک و تردید در برخی امور

۷- انجام فعالیت بررسی

در این فعالیت، دانش آموزان به آموخته‌های قبلی خود که از درس منطق فرا گرفته‌اند، مراجعه می‌کنند. در اینجا سه نکته مورد نظر است.

۱- اشتباه فقط در بدیهیات راه ندارد، مانند اجتماع نقیضین محال است.

۲- در استدلال تجربی که از حس کمک می‌گیریم امکان خطا هست که با تلاش و کوشش علمی و دقت در آزمایش‌ها و تجربه‌ها آن را کم می‌کنیم.

۳- در استدلال عقلی محض، چه در ریاضیات و چه در فلسفه امکان خطا وجود دارد. این خطا می‌تواند از ناحیه ماده باشد و می‌تواند از ناحیه صورت، یعنی شکل استدلال باشد. هر دو شکل خطا قابل تشخیص رفع شدن است.

توضیحی در رابطه عقل و دین: یکی از مباحث مهم در فلسفه تبیین رابطه عقل و دین است. تعیین این رابطه، خودش از مباحث فلسفی است که در سال آینده بدان خواهیم پرداخت. این مسئله، گاهی تحت عنوان علم و دین و گاهی با عنوان عقل و دین و گاهی هم با عنوان رابطه عقل و ایمان مورد بررسی قرار می‌گیرد^۱. در حد اشاره، می‌گوییم:

۱- برخی معتقدند که اصولاً عقل با ایمان دینی سازگار نیست، زیرا عقل از جنس چون و چرا کردن است و ایمان دینی از جنس عشق، توکل، اعتماد و خطر کردن. آباء کلیسا در دوره اول قرون وسطی و اگزیستانسیالیست‌های الهی، از مدافعان این نظر هستند.

۲- برخی معتقدند که اصولاً زبان دین با زبان عقل و علم دو زبان است و این دو حوزه مانند دو خط موازی هستند که ارتباطی با یکدیگر ندارند. برخی از ایمان‌گرایان در غرب چنین عقیده‌ای دارند.

۳- برخی معتقدند که معرفت بشری و معرفت الهی دو سنخ معرفت هستند و نباید این دو معرفت با یکدیگر مخلوط شوند. مکتب تفکیک چنین نظری را تأیید می‌کند.

۴- برخی معتقدند که داده‌های عقلی، اگر با ضوابط خود به دست آمده باشد، از منابع دین شمرده می‌شوند. فیلسوفان اسلامی عموماً چنین عقیده‌ای دارند.

۵- برخی، مانند آگوست کنت، عقیده دارند که معرفت دینی، معرفتی است مربوط به دوره ابتدایی زندگی بشر، اما معرفت علمی و عقلی مربوط به دوره بختگی بشر است. لذا این دو با هم سازگاری ندارند.

۸- تبیین جایگاه قلب در معرفت

درباره جایگاه قلب در کسب معرفت، نکات زیر را مدنظر داشته باشیم.

۱- به کتاب‌هایی مانند: جایگاه عقل در هندسه معرفت دینی از آیت‌الله جوادی، علم و دین از ایان باربور، عقل و اعتقاد دینی (ترجمه)

(جمعی از نویسندگان) مراجعه کنید.

الف) مقصود ما از معرفت قلبی، در اینجا، فقط معرفت شهودی و عارفانه است. به کار بردن کلمه شهود هم به این جهت است که این معرفت، نوعی مشاهده است، اما نه مشاهده با چشم ظاهر. لذا مقصود از معرفت شهودی دیدن اجسام نیست، بلکه یک معرفت حضوری است. البته برای اغلب افراد که تجربه‌ای از شهود عارفانه ندارند، درک این قبیل معرفت آسان نیست. تنها مثال برای ما در اینجا، معرفت شهودی و حضوری انسان به خود و اندیشه‌های خود و آن چیزهایی است که ما در قوه خیال و حافظه خود ذخیره کرده‌ایم.

ب) از آن جهت این معرفت را به قلب نسبت می‌دهند که قلب، مرکز و کانون وجود انسان است. حب و بغض، عشق و نفرت، خوف و رجا، شفقت، رحمت، شجاعت و بالاخره ایمان، یک امر قلبی هستند و به قلب نسبت داده می‌شوند.

البته، قرآن کریم تفکر و تفقه را هم به قلب نسبت می‌دهد، از آن جهت که عقل و تعقل را هم ابزار قلب محسوب می‌کند که اگر انسانی قلباً به دنبال تفکر نباشد، دست به تفکر نخواهد زد. (در وصف کسانی که اهل فکر و اندیشه نیستند، می‌فرماید: لهم قلوب لا یفقهون بها)

ج) قلب، علاوه بر اینکه خودش ظرف معرفت شهودی است، زمینه‌ساز و تسهیل‌کننده یا مانع و رادع تعقل نیز هست. همه انسان‌ها ابزار تفکر و تعقل را دارند ولی برخی به درستی از آن استفاده نمی‌کنند. مثلاً اگر کسی در قلب خود به کسی عشق و علاقه دارد، هنگامی که درباره وی می‌اندیشد، کمتر عیب‌های او را می‌بیند. (حب الشيء یعنی و یصم). بالعکس، اگر کسی در قلب خود از کسی متنفر باشد، کمتر خوبی‌های او را مشاهده می‌کند.

بنابراین، برای اینکه درباره امور و افراد، درست تفکر کنیم و مطابق با واقعیت قضاوت کنیم، باید ابتدا در قلب خود با انصاف باشیم و از ورود حب و بغض‌ها در تفکر جلوگیری نماییم.

در فرهنگ دینی و در عرفان درباره قلب سخن‌های فراوان است. برخی از آنها را جهت استفاده در کلاس نقل می‌کنیم:

قرآن کریم:

۱- نزل به الروح الامین علی قلبك لتكون من المنذرين (شعراء، ۱۹۴) (فرشته وحی بر قلب پیامبر نازل می‌شود و وحی را بر قلب پیامبر نازل می‌کند. پس وحی، خودش، نوعی شهود است که اختصاص به پیامبران دارد.)

۲- اِلَّا مَنْ اتَى اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (شعراء، ۸۹)

۳- فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضًا (بقره، ۱۰) (قلب می‌تواند سالم و یا مریض باشد)

۴- اِلَّا بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (رعد، ۲۸)

۵- افلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها (حج، ۴۶) (در این آیه تعقل به قلب نسبت داده شده، زیرا قلب کانون وجود انسان است و عقل و تعقل هم از ابزار اوست).

۶- افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب افعالها (محمد، ۲۴) اگر قلب انسانی قفل شده باشد، قدرت تدبر و تفکر، یعنی قدرت تعقل، از او گرفته می‌شود.

۷- ولكن الله حَبِّبَ اليكُم الايمان وزينه في قلوبكم (حجرات، ۷) (قلب جایگاه ایمان است و اگر ایمان به خدا در قلب آمده باشد، قلب با آن ایمان زیبا می‌شود).

در کلام معصوم :

۱- پیامبر اکرم ﷺ: «أَلَا وَ مَثَلُ الْعَقْلِ فِي الْقَلْبِ كَمَثَلِ السَّرَاجِ فِي وَسْطِ الْبَيْتِ.» (عامل الشرايع، ص ۹۸) (در این حدیث عقل، ابزار روشنایی قلب معرفی شده؛ یعنی اگر قلب از عقل کمک بگیرد به سوی حقیقت گام برمی‌دارد. اما اگر تابع هوای نفس شود، سیاه و مریض خواهد شد تا آنجا که به قساوت خواهد رسید.)

۲- امام باقر علیه السلام: «الایمان ما استقرَّ فی القلب ...» (کافی، ج ۳، ص ۴) (قلب جایگاه ایمان است.)
۳- امام صادق علیه السلام: «إِنَّ الْقَلْبَ يَتَلَجَّجُ فِي الْجَوْفِ يَطْلُبُ الْحَقَّ فَإِذَا أَصَابَهُ اطمأنَّ وَ قَرَّ ...» (قلب انسان، در طلب حق در جست‌وجوست و آرام ندارد. وقتی به حق رسید آرامش و قرار پیدا می‌کند.)

در شعر و ادبیات عارفان :

حافظ :

دل که آینه صافیست غباری دارد از خدا می‌طلبم صحبت روشن ردایی^۱

قلب بی‌حاصل ما را بزن اکسیر مراد یعنی از خاک در دوست نشانی به من آر

یار دلدار من ار قلب بدین سان شکند ببرد زود به جانداری خود پادشهب

ضمیر دل نگشایم به کس مرا آن به که روزگار غیور است و ناگهان گیرد

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان بغما را

دل می‌رود زد دستم صاحب‌دلان خدا را دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

۱- تشبیه دل به آینه در عرفان بسیار رایج است. این آینه با تلاش و مجاهده و تزکیه، شفاف و براق می‌شود و نور حقیقت در آن طلوع می‌کند. داستان نقاش رومی و نقاش چینی در مثنوی نیز بیانگر دیگاه عرفان در چگونگی رسیدن به معرفت قلبی است.

دل عالمی بسوزی چو عذار برفروزی تو از این چه سود داری که نمی‌کنی مدارا

چه قیامت است جانا که به عاشقان نمودی دل و جان فدای رویت بنما عذار ما را

عقل اگر داند که دل در بند زلفش چون خوش است عاقلان دیوانه گردند از بی زنجیر ما

مولوی :

حق آتشی افروخته تا هرچه ناحق سوخته آتش بسوزد قلب را بر قلب آن عالم زند

بیمار رنج صرفا ذوق شکر نداند هر سنگدل در این ره قلب از گهر نداند

جان ز طبیعت پرست دست طبیعت بیست قلب ضلالت شکست لشکر ایمان رسید

بیا ای شاه خودکامه نشین بر تخت خودکامی بیا بر قلب زندان زن که صاحب قرن ایامی

ای دل چه اندیشیده‌ای در عذر آن تقصیرها زان سوی او چندین وفازین سوی تو چندین جفا

ای دلبر و مقصود ما ای قبله و معبود ما آتش زدی در عود ما نظاره کن در دود ما

ای یار ما عیار ما دام دل خمار ما پا و میکش از کار ما بستان گرو دستار ما

در گل بمانده پای دل، جان می‌دهم چه جای دل وز آتش سودای دل ای وای دل ای وای ما

مولوی می‌گوید :

مردم چین و روم بر سر مهارت و چیرگی خود در هنر نقاشی، با یکدیگر بحث می‌کردند. هر یک، مهارت و استادی خود را می‌ستود. پادشاه، خواست که به این مباحثه‌ها و رجزخوانی‌ها پایان دهد و هنر آنان را بیازماید. شاه خانه‌ای به نقاشان چینی و رومیان داد تا هر کدام بر دیوار آن نقاشی کنند. چینیان همه گونه رنگ را با استادی به کار گرفتند و یک نقاشی زیبا و دلنشین بر دیوار خانه نقش کردند. اما رومیان فقط به براق کردن و شفاف کردن دیوار مشغول بودند. و کار چندانی انجام نمی‌دادند. شاه، ابتدا به دیدن نقاشی چینیان رفت و از دیدن نقاشی زیبای آنها شادمان شد. سپس به سوی دیوار رومیان رفت. آنان پرده‌ها را پس زدند. شاه ناگهان با صحنه‌ای حیرت‌انگیز و رویایی روبه‌رو شد. همهٔ تصویرها و نقاشی‌های رومیان به گونه‌ای جذاب و شکوهمند بر دیوار رومیان منعکس شده بود. شاه از دیدن این صحنه متوجه خلاقیت رومیان شد و کار آنان را پسندید.

غزالی که مقدم بر مولوی این داستان را در احیاءالعلوم (ج ۳ ص ۱۷) نقل کرده، چنینان را صاحب این ابتکار می‌داند، نه رومیان را.
مولوی می‌گوید:

چنینان چون از عمل فارغ شدند	از پی شادی دهل‌ها می‌زدند
شه در آمد دید آنجا نقش را	می‌ربود آن عقل را و فهم را
بعد از آن آمد به سوی رومیان	پرده را بالا کشیدند از میان
عکس آن تصویر و آن کردارها	زد برین صافی‌شده دیوارها
هرچه آنجا دید اینجا به نمود	دیده را از دیده‌خانه می‌ربود
رومیان آن صوفیاند ای پدر	بی ز تکرار و کتاب و بی‌هنر
لیک صیقل کرده‌اند آن سینه‌ها	پاک از آرزو حرص و بخل و کینه‌ها
آن صفای آینه وصف دل است	صورت بی‌منتها را قابل است
صورت بی‌صورت بی‌حدّ غیب	ز آینه دل تافت بر موسی ز جیب

عراقی:

آتش دل چون نمی‌گردد به آب دیده کم	می‌دمم بادی بر آتش، تا بتر سوزد مرا
بود دل را با تو آخر آشنایی پیش از این	این کند هرگز که کرد این آشنا با آشنا؟
دل برفت از دست و ز تیمار تو خون شد جگر	نیم جانی ماند و آن هم ناتوانی، گو برآ

۹- توضیح شعر حافظ

بعد از تبیین جایگاه قلب در معرفت شهودی، یکی از اشعار زیبا و عارفانه حافظ آمده که یک تجربه شهودی خود را نقل می‌کند.

خوب است ابتدا درباره شب و سحر و ارزش آن در سلوک و عرفان و راز و نیاز با خداوند ذکر به میان آید و از خود حافظ شاهدهی ذکر شود و یادآوری گردد که حافظ، خود می‌گوید آنچه در شهود عرفانی به دست آورده، ناشی از شب زنده‌داری‌ها و مجاهدت نفسانی بوده است.

سوز دل، اشک روان، آه سحر، ناله شب این همه از نظر لطف شما می‌بینم

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود

تجلیاتی که حافظ در آن شب دریافت کرده و برای حافظ مانند «آب زندگانی» بوده، عبارت‌اند از: شعاع‌هایی از پرتو ذات الهی و تجلیاتی از صفات خداوند. در آن شب قلب حافظ مانند آینه‌ای بوده که به دلیل

پاکی و بی‌آلودگی و تزکیه کامل، جمال الهی در آن متجلی و منعکس شده است.

۱۰- تبیین جایگاه وحی در معرفت

یکی از مصداق‌های بارز شهود قلبی، وحی پیامبرانه است. فیلسوفانی که اصل و اساس شهود را قبول دارند، وحی را نیز می‌پذیرند. وحی پیامبرانه مانند شهود عارفانه نیازمند آمادگی و ویژگی‌هایی است که اگر شخصی آن ویژگی‌ها را دارا بود، از این وحی برخوردار می‌شود. مباحث بیشتر این نوع معرفت، ذیل مبحث نبوت بحث می‌شود. ابن‌سینا، در کتاب الهیات شفا، در مقاله نهم در این باره بحث فلسفی عمیقی دارد که محل مراجعه محققین می‌باشد.

پاسخ به یک سؤال مهم: ممکن است کسی بگوید: شهود قلبی مربوط به سیروسلوک و عرفان است، وحی نیز مربوط به دین و نبوت است، چرا در اینجا، به عنوان یک بحث فلسفی، مورد توجه قرار گرفته است؟

در پاسخ می‌گوییم: رسیدن به شهود قلبی از طریق عرفان و سیروسلوک است. اما اثبات اینکه نوعی معرفت به نام شهود قلبی امکان‌پذیر است و وجود دارد، یک بحث فلسفی است؛ همان‌طور که اگر کسی منکر شهود قلبی باشد و بگوید چنین شهودی امکان‌پذیر نیست، باید یک بحث فلسفی بکند.

وحی نیز همین‌گونه است. کسی که به مقام نبوت رسیده، بهره‌مند از معرفت و حیانی می‌شود. اما بحث درباره ماهیت وحی یا امکان‌پذیری و کیفیت آن یک بحث فلسفی است و فیلسوفان دین به این موضوع می‌پردازند.^۱

۱۱- انجام فعالیت مقایسه

در این فعالیت، از دانش‌آموزان می‌خواهیم که مقایسه‌ای میان معرفت و حیانی و شهود عارفانه که برای عرفا رخ می‌دهد انجام دهند. یک مورد از تفاوت‌ها در کتاب ذکر شده. دو مورد دیگر باید اضافه کنند از قبیل: الف) در انتقال وحی به مردم اشتباهی رخ نمی‌دهد. اما ممکن است که یک عارف در بیان شهود خود دچار اشتباه شود.

ب) هدف وحی هدایت مردم است. اما در شهود عارفانه لزوماً چنین هدفی وجود ندارد.

ج) وحی فقط به کسی می‌شود که ویژگی‌های لازم نبوت را دارد. اما شهود، برای هر

کسی که خالصانه به تزکیه نفس بپردازد رخ می‌دهد.

۱۲- انجام فعالیت به کار ببندیم

سؤال اول مربوط به امکان اشتباه حواس است. به لحاظ علمی میان بزرگی و کوچکی شیء در هنگام دیدن و میزان فاصله آن رابطه است که خود این رابطه توسط حس و تجربه شناخته شده است. لذا اگر کسی جسمی را که در دور دست است به همان اندازه‌ای ببیند که در نزدیک است، در اینجا خطا رخ داده و باید علت آن مشخص گردد.

۱- به کتاب «وحی یا شعور مرموز» اثر علامه طباطبائی مراجعه کنید.

سؤال دوم درباره تفاوت در شناخت حسی است. هر قدر که حس قوی تر باشد، شناخت بیشتری را انجام می دهد، مثلاً بینایی قوی تر، شیء ریزتری را که دیگری توانایی مشاهده آن را ندارد، مشاهده می کند. همچنین موجودی یا انسانی یا حیوانی که حس بینایی را ندارد، نمی تواند رنگ اشیاء را بشناسد و از این معرفت بی بهره است. حال، ممکن است حیوانی وجود داشته باشد که بتواند برخی امواج مغناطیسی یا حتی امواجی را که هم اکنون برای بشر ناشناخته است، بشناسد. همه این موارد نشان دهنده آن است که دایره و محدوده شناخت حسی در افراد متفاوت است و این، به معنی عدم امکان معرفت حسی نیست.

درس هشتم

نگاهی به تاریخچه معرفت

هدف کلی

توانایی درک فرایند و سیر کلی معرفت و مقایسه دیدگاه‌ها

شایستگی‌های مورد نظر

۱- بیان دیدگاه‌های کلی درباره روش‌های کسب معرفت

۲- توانایی مقایسه دیدگاه‌ها درباره روش‌های معرفت

۳- انتخاب دیدگاه مناسب و بیان دلایل خود

۴- بیان سیر تاریخی معرفت‌شناسی

طراحی آموزشی درس

همان‌طور که از نام درس مشخص است، این درس بیانگر سیر تاریخی معرفت‌شناسی و بیان اجمالی دیدگاه فیلسوفان درباره روش‌های معرفت است. مهم‌ترین هدف در این درس افزایش قدرت مقایسه دانش‌آموزان است. توجه آنان باید به این مهم جلب شود که از ابتدای تاریخ فلسفه تاکنون دیدگاه‌های متفاوت شناخت و معرفت مطرح بوده و او باید میان این دیدگاه‌ها دست به انتخاب بزند.

از این رو در ابتدای این درس باید روی دو نکته تأکید شود:

۱- وجود اختلاف دیدگاه

۲- ضرورت مقایسه و انتخاب

پس از آن طرح دیدگاه‌ها آغاز می‌شود. از آنجا که از آغاز، بزرگ‌ترین چالش و اختلاف در مورد حس و عقل رخ داده، عنوان اول این درس، «حس یا عقل» انتخاب شده و سایر عناوین، نشان‌دهنده موضوع‌گیری فیلسوفان در این باره می‌باشند.

محوری‌ترین اختلاف در معرفت‌شناسی: حس یا عقل

اختلاف دیدگاه و ضرورت مقایسه

طرح دیدگاه‌های اولیه تا ارسطو

بیان سه جریان عمده در معرفت‌شناسی

تبیین دیدگاه سهروردی و ملاصدرا

مقایسه دیدگاه‌ها در دوره اسلامی با قبل از آن

مقایسه و جمع‌بندی

بیان جریان معرفت در دوره جدید اروپا

نکات آموزشی و مسیر درس

۱- تبیین ضرورت مطالعه و مقایسه دیدگاه‌ها

لازم است ابتدا دبیر چهار ابزار معرفت (حس، عقل، قلب و وحی) را روی تابلو بنویسد و توضیح دهد

که در مورد پذیرش یا عدم پذیرش این ابزارها چند صورت ممکن وجود دارد. سپس جدول زیر را ارائه دهد.

دیدگاه‌ها	ابزار	حس	عقل	قلب	وحی
۱		×	×	×	×
۲		×	×	×	
۳		×	×		×
۴		×		×	×
۵		×	×		
۶		×		×	
۷		×			×
۸		×			
۹			×	×	×
۱۰			×	×	
۱۱			×		×
۱۲			×		
۱۳				×	×
۱۴				×	
۱۵					×
۱۶					

البته بسیاری از این احتمالات، به علت اینکه غلط بودن آنها به آسانی قابل اثبات است، در طول تاریخ طرفدارانی نداشته است. مثلاً فیلسوفی نیامده که بگوید فقط دیدگاه پانزدهم درست است و حس و عقل و قلب هیچ ارزش و اعتباری ندارد.

۲- تبیین دیدگاه‌های قبل از سقراط

در این قسمت سه دیدگاه باید مقایسه شود:

- ۱- دیدگاه پارمینیدس که برای حس ارزش چندانی قائل نبوده و به معرفت عقلی اهمیت داده است.
- ۲- دیدگاه هراکلیتوس که معتقد بوده حس اهمیت دارد و از این راه می‌توان حرکت را اثبات کرد.
- ۳- دیدگاه سوفسطائیان که اصولاً برای شناخت اعتباری قائل نبودند. در بیان این دیدگاه‌ها به چند نکته هم باید توجه کرد:

الف) «ارزش شناخت» یکی از مباحث اصلی و کلیدی «معرفت‌شناسی» و در واقع، اصلی‌ترین بحث در معرفت‌شناسی است. منظور از کلمه «ارزش و اعتبار» در اینجا، نشان دادن واقعیت و انطباق علم با واقعیت خارجی است. بحث در این است که کدام‌یک از ابزارهای شناخت، ما را موفق به شناخت حقایق و واقعیات و امور مختلف می‌کند. کدام ابزار ما را به علمی می‌رساند که بر واقعیت قابل انطباق است.

ب) هراکلیتوس، که در اینجا در مقابل پارمنیدس قرار گرفته، از جهت اهمیت دادن یا اهمیت ندادن به حس است. پارمنیدس معتقد به عدم وجود حرکت در عالم بود، چون ادراک حسی را معتبر نمی‌دانست و هراکلیتوس قائل به حرکت بود، چون حس را معتبر می‌دانست. البته، می‌دانیم که به لحاظ فلسفه، حس، بما هو حس، یعنی مثلاً ادراک بصری، خودش، به تنهایی حرکت را درک نمی‌کند. درک حرکت و تغییر، یک درک فلسفی و عقلی است که حس زمینه‌ساز آن است.

ج) هراکلیتوس سخنان عقلی و فیلسوفانه فراوان دارد و لذا نمی‌توان او را یک فیلسوف حس‌گرا معرفی کرد. او برای معرفت عقلی و فلسفی اهمیت فوق‌العاده قائل بود. او درباره «لوگوس»^۱ یا عقل سخنان فراوان دارد. «واحد» یا همان خداوند را صاحب «لوگوس» یا خردمند می‌داند و می‌گوید «عقل همان واحد است.» و عقل انسان بهره‌ای از همان عقل جهانی است.^۲

د) درباره سوفسطائیان، در درس پنجم، به طور اجمال اشاره‌ای شده است. در این درس به صورت مشخص تر دیدگاه آنان مطرح شده است. در حقیقت، آنان برای ادراکات جنبه واقع‌نمایی قائل نبودند و همان ایده‌ها و صورت‌های ذهنی را حقیقت می‌شمردند. نزدیکی دیدگاه سوفسطائیان به نسبی‌گرایان که در بیان پروتاگوراس خود را نشان می‌دهد، گویای آن است که اگر ما برای ادراکات خود ارزش واقع‌نمایی قائل نباشیم و هرآنچه در اندیشه است را حق بدانیم، به نسبی‌گرایی می‌رسیم. چون معیاری وجود ندارد آنچه را در اندیشه افراد است، با آن مقایسه کنیم و بگوییم این اندیشه از آن اندیشه درست‌تر است و بهتر از حقیقت خبر می‌دهد.

۳- طرح دیدگاه افلاطون و ارسطو

در این قسمت دیدگاه فیلسوفان پس از سقراط مطرح می‌شود، یعنی دیدگاه افلاطون و ارسطو. نکات قابل اهمیت در این قسمت :

الف) این دو فیلسوف، به تبع سقراط، در برابر سفسطه قیام کرده‌اند و می‌خواهند معرفت‌شناسی را از سفسطه نجات دهند و به جامعه تعلیم دهند که انسان توانایی شناخت حقیقت را دارد.

ب) افلاطون منکر ادراک احساسی نبود، بلکه ادراک حسی را پایین‌ترین نوع ادراک می‌دانست، همان‌طور که جهان حسی و طبیعت را پایین‌ترین مرتبه جهان تلقی می‌کرد. به همین جهت، برای ادراک حسی اهمیت چندانی قائل نبود. او به تبع سقراط، به دنبال کسب فضائل و درک جهان معقول بود. او به عالم مثل و بالاتر از آن، به خیر اعلی اهمیت می‌داد و معتقد بود که شناخت مراتب عالی جهان از طریق حس و تجربه به دست نمی‌آید. کاپلستون، درجات شناخت افلاطون و مراتب هستی وی را چنین تصویر می‌کند.^۳

ج) بنابراین میان افلاطون و ارسطو در کشف واقعیت، از طریق حس و عقل اختلافی نیست. اختلاف این دو در میزان اهمیت مراتب هستی است. افلاطون که گرایش عرفانی دارد، برای مرتبه عالی جهان، یعنی

۱- Logos

۲- تاریخ فلسفه کاپلستون، ج اول، ص ۵۴.

۳- تاریخ فلسفه کاپلستون، ج اول، ص ۱۸۰.

خیر اعلی و مثل اهمیت فوق العاده قائل است. اما ارسطو گرچه به همین مرتبه عالی اعتقاد دارد، به شناخت عالم طبیعت هم می‌پردازد و پایه‌گذار علوم طبیعی یا طبیعیات می‌شود.

د) نکته بسیار مهم این است که افلاطون، معتقد به شهود قلبی نیز هست. او عقیده دارد که سرورش غیبی در معبد دلفی بر سقراط وارد می‌شد و الهاماتی به او می‌کرد. یعنی بخشی از معرفت سقراط دریافت‌های شهودی بوده است.

از این رو عارفان یهودی و مسیحی خود را پیرو افلاطون می‌دانستند و در نیمه اول قرون وسطی بیشتر آباء کلیسا به افلاطون توجه داشتند، نه سقراط. در نیمه دوم قرون وسطی که توجه به عقل افزایش می‌یابد، ارسطو اهمیت پیدا می‌کند و الهیات طبیعی (عقلی) رشد می‌کند و توسعه می‌یابد. در میان فیلسوفان اسلامی نیز کسانی که علاوه بر ابزار حس و عقل، شهود قلبی را نیز قبول داشتند، مانند سهروردی و ملاصدرا، به افلاطون توجه کرده و وی را برتر از ارسطو می‌دانستند؛ البته ابن سینا ارسطو را بر افلاطون ترجیح می‌دهد و او را بسیار برتر از افلاطون می‌داند.

۴- انجام فعالیت مقایسه

در این فعالیت سه سؤال طرح شده و دانش‌آموزان باید با تأمل در دیدگاه‌ها و مقایسه آنها به این سه سؤال پاسخ دهند.

در سؤال اول مقایسه نظر پارمنیدس و افلاطون درباره ادراک حسی و محسوسات است. پارمنیدس ادراک حسی را معتبر نمی‌داند، اما افلاطون منکر ادراک حسی نیست و آن را پایین‌ترین نوع معرفت تلقی می‌کند. پارمنیدس معتقد به حرکت و تغییر نیست. اما افلاطون معتقد است که عالم محسوس عالم تغییر و حرکت است و به همین جهت پایین‌ترین مرتبه عالم است.

در سؤال دوم، مقایسه افلاطون و ارسطو درخواست شده است. افلاطون و ارسطو، هر دو معرفت انسان را دارای ارزش واقع‌نمایی می‌دانند و با سوفسطائیان مخالف بودند. هر دو هم برای ادراک حسی و هم عقلی اعتبار قائل بودند. البته افلاطون ادراک حسی را بسیار پایین‌تر از ادراک عقلی می‌دانست و مردم را تشویق به ادراک عقلی می‌کرد. علاوه بر این، افلاطون ادراک شهودی را هم معتبر می‌دانست.

سؤال سوم از وجه تشابه میان پارمنیدس و افلاطون سؤال کرده است. این دو فیلسوف، هر دو، به عالم معقول که عالم ثابت است، اهمیت می‌دادند و آن را جهان حقیقی تلقی می‌کردند. می‌توان از جدول زیر برای نوشتن وجوه افتراق و اشتراک استفاده کرد:

وجه اشتراک	وجه اختلاف
	پارمنیدس و افلاطون
	افلاطون و ارسطو

۵- تبیین دیدگاه‌های فیلسوفان اسلامی

در این قسمت نوبت به دیدگاه فیلسوفان اسلامی می‌رسد. درباره فیلسوفانی که در اینجا نامی از آنها برده شده (فارابی، ابن سینا، شیخ اشراق، ملاصدرا و علامه طباطبایی) نکات زیر قابل ذکر است:

الف) تمام فیلسوفان اسلامی چهار راه معرفت را قبول دارند و معتقدند که هر کدام از راه‌ها در جایگاه خود کاربرد دارند و ما را به مقصد می‌رسانند.

ب) شیخ اشراق تأکید ویژه‌ای بر معرفت شهودی و قلبی دارد و معتقد است که علاوه بر حس و عقل، می‌توان از داده‌های شهود و قلبی در معرفت فلسفی استفاده کرد. به عبارت دیگر، اختلاف وی با امثال ابن سینا در این نیست که آنها معرفت قلبی را قبول ندارند و شیخ اشراق قبول دارد، بلکه در این است که شیخ اشراق تلاش می‌کند از این معرفت شهودی در فلسفه استفاده کند و فلسفه‌ای شهودی بنا نماید.

ج) همان‌طور که علامه طباطبایی بیان کرده، ملاصدرا نشان می‌دهد که میان عقل و شرع (وحی و سنت) و شهود هیچ‌گونه تضاد و اختلافی وجود ندارد. زیرا:

اولاً: هر واقعیت خارجی و عینی یکی است.

ثانیاً: ابزار معرفت، در صورتی که واقعاً ابزار باشند، نمی‌توانند که از یک واقعیت چندگونه گزارش کنند.

۶- انجام فعالیت تأمل

در این فعالیت، دانش‌آموزان باید با دقت، متن نوشته شده در زیر «تأمل» را مطالعه کنند و به سؤال طرح شده پاسخ دهند و در پاسخ خود به نکات زیر اشاره کنند:

- ۱- از نظر شیخ اشراق، طی مدارج عالی در فلسفه با طی مدارج در عرفان ارتباط دارد.
- ۲- او معتقد است که بدون استدلال و بدون نیروی تفکر و تحلیل عقلی، عرفان هم ناقص است و عارفی که فاقد قدرت تحلیل است، یک عارف ناقص است.

توضیحی درباره توجیه ابن سینا به شهود قلبی و عرفان: ابن سینا، گرچه در فلسفه خود توجهی به شهود ندارد و از شهود استفاده نمی‌کند، اما در آثار مختلف خود به عرفان و شهود قلبی توجه دارد و هدف حقیقی انسان را وصول به خداوند می‌داند.

یکی از جاهایی که ابن سینا به این موضوع پرداخته، نهم کتاب «الاشارات و التنبیها» می‌باشد که به «مقامات العارفين» نام‌گذاری شده است. در این نهم، ابن سینا، به صورتی موجز و دقیق عرفان را تبیین کرده است، به طوری که بسیاری از اهل عرفان همین نهم را به عنوان متن درسی برای شاگردان خود تدریس می‌کردند. وی در فصل اول این نهم می‌گوید:

«عارفان، در حیات دنیایی خود دارای مقامات و درجاتی هستند که مخصوص آنان است و در غیر آنان یافت نشود، گویی عارفان در حالی که در پوشش تن خویش قرار دارند، آنها را از خود کنده و به عالم قدس و تجرد قدم گذاشته‌اند. عارفان از اموری سرّی و نهان و نیز

اموری ظاهری بهره‌مند هستند. آن کس که نآشنا و منکر این امور است، بدان‌ها وقعی نمی‌نهد و آن کس که واقف و آشنای این امور است، آنها را بزرگ می‌شمارد و ما قصه آن مقامات را بر تو می‌خوانیم.

هرگاه داستان سلامان و ابدال به گوش تو رسید و کسی آن داستان را برایت نقل کرد، توجه داشته باش که سلامان ضرب‌المثلی است برای تو و ابدال درجه تو در عرفان است، اگر اهل عرفان هستی. پس اگر می‌توانی رمز را حل و بیان کن.»
وی سپس در تفاوت زاهد و عابد و عارف می‌گوید:

«زاهد نام خاص کسی است که از متاع و خوشی‌های زندگی اعراض و دوری کند. و «عابد» نام خاص کسی است که به انجام عبادات مانند قیام و صیام و امثال آنها مواظبت نماید. و «عارف» نام خاص کسی است که فکر خود را به قدس جبروت متوجه سازد و پیوسته از یرتوهای نور حق، در سر خود، برخوردار باشد.»^۱

۷- تبیین دو جریان فکری در دوره جدید اروپا

در تبیین دوره جدید اروپا، لازم است به نکات زیر توجه شود:

۱- در سده‌های اول دوره جدید غلبه با جریان عقل‌گرایی است و فیلسوفانی مانند دکارت، اسپینوزا، لایب‌نیتس و حتی کانت چهره‌های شاخص عقل‌گرایی هستند. اما وقتی به سده‌های جدید نزدیک می‌شویم، جریان تجربه‌گرایی غالب می‌شود و فیلسوفانی مانند لاک و هیوم و در قرن نوزدهم و بیستم، پوزیتیویست‌ها و نئوپوزیتیویست‌ها میدان‌دار معرفت‌فلسفی می‌شوند.

۲- در این درس به جریان معرفت‌شناسی در اروپای قرون وسطی اشاره‌ای نشده است. در آن دوره، علاوه بر جریان‌های پیرو افلاطون و ارسطو، دو جریان عمده دیگر شکل گرفت که عبارت‌اند از «اسم‌گرایان» و «رئالیست‌ها». پرداختن به این دو جریان، ذهن دانش‌آموزان را تا حدودی مشوّش می‌کند. زیرا مثلاً رئالیست‌های آن دوره، به معنی خاص رئالیست هستند. آنها برای مفاهیم کلی واقعیت عینی قائل بودند. در حالی که رئالیست در اصطلاح عمومی به معنی کسی است که به وجود واقعیت خارجی اذعان دارد. همین تفاوت معنایی، انسجام ذهنی دانش‌آموز را خدشه‌دار می‌کند. لذا از طرح جریان‌های فلسفی این دوره صرف نظر شده و به دوره دانشگاهی واگذار شده است.

۳- در دوره جدید اروپا، بیشتر به دو ابزار حس و عقل توجه شده و به شهود قلبی کمتر و به وحی بسیار کمتر عنایت شده است. آری در قرون نوزده و بیستم مجدداً توجهی به شهود قلبی شد و فیلسوفانی مانند هانزی برگسون به تجربه دینی و معنوی پرداختند، اما این توجه، شکل همگانی به خود نگرفت، علاوه بر اینکه یک ابزار معرفتی مستقل تلقی نگردید.

به عبارت دیگر، در دوره جدید اروپا، اعتبار معرفت‌شناسی شهود قلبی و وحی از میان رفت و جنبه

۱- الاشارات و التنبیها، منط نهم، فصل‌های اول و دوم.

مشاهدات شخصی به خود گرفت.

۴- در دوره جدید، به خصوص در نزد دکارت و کانت، معنای جدیدی از «شهود» مطرح شد که اصولاً با شهود قلبی که نزد نوافلاطونیان و عرفا و فلاسفه اسلامی است، به طور کلی متفاوت است و فقط اشتراک لفظی دارد. از نظر دکارت و کانت و امثال آنها، برخی از مفاهیم یا وضوح و تمایز کامل دارند یا جزء ساختار ذهن شمرده می‌شوند. آنان این قبیل مفاهیم را شهودی می‌نامند. همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، موضوع این قبیل شهودها مفاهیم ذهنی است. درحالی‌که شهود قلبی نزد عرفا و فلاسفه شهود واقعیات خارجی، مانند شهود خداوند و شهود کلمات خداوند و مانند آن است.

۸- توضیح درباره نسبی‌گرایی

درباره اندیشه نسبی‌گرایی، ذکر نکات زیر اهمیت دارد :

۱- مقصود از «نسبی‌گرایی» و «نسبت به» چیست؟ گاهی نسبت، به مکان و زمان و مانند آن اضافه می‌شود. مثلاً می‌گوییم : نسبت به دوره قبل، نسبت به دوره جدید، نسبت به سطح دریا، نسبت به شمال آفریقا و نظایر آن. گاهی هم کلمه نسبت، اضافه می‌شود به انسان‌ها و می‌گوییم : نسبت به این انسان، نسبت به آن انسان. مقصود اصلی از نسبت در معرفت‌شناسی، نسبت به انسان‌هاست. نسبی‌گرایی در معرفت‌شناسی این است که یک واقعیت نسبت به این انسان این‌گونه درک شده و همان واقعیت نسبت به انسان دیگر، آن‌گونه.

۲- نسبی‌گرایی، راه حلی آسان در معرفت‌شناسی است که برای عموم قابلیت گسترش و فراگیر شدن را دارد. مثلاً می‌گوییم : برداشت من از دین این است، برداشت شما هم آن است. این شخص با زاویه دید خودش این درک را آزادی دارد. اما آن شخص با زاویه دید خودش درکی متضاد با آن شخص دارد.

گاهی هم گفته می‌شود : هر دو نظر یا هر چند نظر می‌تواند برای صاحبان آن نظرات صحیح باشد. بعد هم گفته شود : پس موسی به دین خود و عیسی هم به دین خود.

۳- بنابراین، روشن کردن حقیقت نسبی‌گرایی فلسفی، که از منظر رئالیست‌ها دیدگاه درستی در معرفت‌شناسی نیست و جدا کردن آن از برخی نسبت‌های قابل قبول کاملاً ضروری است.

نسبی‌گرایی فلسفی که در معرفت‌شناسی مطرح است، بدین معناست که : ساختار شناخت و مسیر شناخت انسان‌ها از امور و واقعیات به گونه‌ای است که امکان شناخت یکسان وجود ندارد و هر انسانی شناخت خاص خود را از واقعیات دارد، هرچند که بسیار نزدیک به شناخت انسان دیگر باشد. به عبارت دیگر : هر امر خارجی، متناسب با شخصیت و ویژگی‌های فردی و اجتماعی افراد، خود را بر آنها عرضه می‌کند. پس این دیدگاه نمی‌گوید که انسان‌ها درباره برخی از امور به نظر یکسانی می‌رسند و درباره برخی دیگر نسبی می‌اندیشند. همچنین این دیدگاه نمی‌گوید که انسان‌ها درباره برخی جزئیات یک واقعیت می‌توانند به نظر یکسانی برسند و درباره برخی دیگر از جزئیات آن نمی‌توانند نظر واحد داشته باشند. نسبی‌گرایی به صورت مطلق حکم می‌کند که اصولاً معرفت، امری نسبی است و نسبت به هر فرد یک معرفت ویژه است.

۴- لازمه این دیدگاه این است که :

اولاً: واقعیت را آن گونه که هست نمی‌توان شناخت، ممکن است نسبی‌گرا بگوید که نه، ما نمی‌گوییم نمی‌توان واقعیت را آن گونه که هست شناخت بلکه می‌گوییم یک واقعیت را به‌تمامه نمی‌توانیم آن گونه که هست بشناسیم.

اما این بیان نسبی‌گرا دیگر تفاوتی با بیان ارسطو و ابن‌سینا و دکارت و امثال آنان ندارد. زیرا آنان نمی‌گفتند که ما تمام ویژگی یک واقعیت را درک می‌کنیم. بلکه می‌گفتند: آنچه از یک واقعیت درک می‌کنیم، می‌تواند با واقعیت مطابق باشد و دیگران هم می‌توانند همین درک را از آن واقعیت داشته باشند.

۵- نسبی‌گرایی در معرفت‌شناسی، امروزه رایج‌ترین و شایع‌ترین دیدگاه در معرفت‌شناسی مدرن است و اساس زندگی اخلاقی، سیاسی، دینی و حقوقی بشر امروز شده است. از این رو لازم است با دقت و عمق مورد نقادی قرار گیرد.

یکی از راه‌های نقد نسبی‌گرایی، نشان دادن عواقب و لوازم این دیدگاه در زندگی فردی و اجتماعی، به‌خصوص در حوزه اخلاق است. اگر افراد بخواهند به‌طور جدی پایبند نسبی‌گرایی باشند، زشتی و بدی و نیز زیبایی و خوبی معنا نخواهد داشت و هر فردی اجازه دارد که زشت‌ترین امور را که امروزه زشت‌ترین هستند، زیباترین بداند و بدان افتخار هم بکند. سیر تاریخی زشتی و زیبایی در صد سال اخیر تأثیر این دیدگاه را بر این قبیل امور به خوبی نشان می‌دهد.

۹- انجام فعالیت تشخیص

در این فعالیت، دانش‌آموزان تلاش می‌کنند به تمایز واقعی میان نسبی‌گرایی و واقع‌گرایی برسند. در گزاره اول قید «به‌طور کلی» و «نسبت به خودش» حکایتگر دیدگاه کلی نسبی‌گرایی است. گزاره دوم با واقع‌گرایی تضاد ندارد. اما با نسبی‌گرایی ناسازگار است. زیرا اگر نسبی‌گرا بپذیرد که انسان‌ها در برخی موارد می‌توانند نظر یکسان داشته باشند، دیگر اختلافی با واقع‌گرا نخواهد داشت. آنچه نسبی‌گرا را از واقع‌گرا جدا می‌کند، بیان مطلق او درباره نسبی‌گرایی است. گزاره سوم با گزاره دوم یکسان است، گرچه در بیان متفاوت است. گزاره چهارم نیز با گزاره سوم و دوم سازگاری دارد. گزاره پنجم با گزاره اول کاملاً سازگار است و لذا با گزاره دوم و سوم و چهارم اختلاف دارد. گزاره پنجم هم بیان دیگری از نسبی‌گرایی است.

۱۰- تبیین دیدگاه پراگماتیسم

آنچه در تبیین دیدگاه پراگماتیسم اهمیت دارد، تحوّل است که در معنای «درست بودن» توسط پراگماتیست‌ها پدید آمده است. تا قبل از آنان، درست بودن یک قضیه و گزاره به معنای مطابق با واقع بودن آن بود. اما پراگماتیست‌ها درست بودن را به معنای سودمندی در عمل به کار بردند.

در حقیقت، آنان لازمه عملی یک اندیشه درست و مطابق با واقع را به‌جای ملزوم گذاشتند. درحالی‌که یک دانشمند فیزیک پس از اینکه تشخیص داد مثلاً نیروی جاذبه هست، دست به یک اقدام می‌زند و کار را

انجام می‌دهد و این، یک امر طبیعی و فطری است.

۱۱- انجام فعالیت به کار ببندیم

در سؤال اول، دانش‌آموزان دیدگاه فلاسفه مطرح شده را دربارهٔ معرفت می‌نویسند و نقد خود را ارائه می‌کنند. در واقع، این فعالیت، چکیده و خلاصه درس است که با نقد و بررسی دانش‌آموزان باید توأم شود. پارمنیدس در بی‌اعتباری ادراک حسی سخن گفت و در نتیجه وجود حرکت را انکار کرد. سوفسطائیان به طور کلی منکر واقع‌نمایی هر ادراکی شدند و گفتند که مابه‌ازای ادراکات ما، چیزی نیست. افلاطون برای ادراک حسی و عقلی و شهودی، هر سه ارزش قائل بود؛ البته ادراک حسی را پایین‌ترین و کم‌ارزش‌ترین نوع ادراک می‌دانست.

شیخ اشراق همهٔ مراتب معرفت را قبول داشت. اما توجه ویژه‌ای به معرفت شهودی کرد. او معرفت عقلی بدون شهود و هم معرفت شهودی بدون عقلانیت را رد می‌کرد. ملاصدرا نیز همهٔ مراتب معرفت را پذیرفت و تلاش کرد سازگاری آنها با یکدیگر را نشان دهد. علامه طباطبایی نیز مانند ملاصدرا همهٔ مراتب و اقسام معرفت را پذیرفت. بیکن برای معرفت حسی و تجربی اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل بود اما معرفت عقلی را کم‌فایده می‌پنداشت. دکارت معرفت عقلی را برتر از معرفت حسی و تجربی می‌دانست. کانت تلاش کرد اعتبار معرفت عقلی و حسی را بازگرداند که منجر به پیدایش مکتب‌های جدید در معرفت‌شناسی شد.

سؤال دوم یک سؤال واگراست و پاسخ‌های مختلفی می‌توان به آن داد. یکی از مهم‌ترین عوامل، تغییرات و تحولاتی بود که در علوم تجربی رخ داد و در برخی موارد نظریات گذشتگان به کلی باطل شد. مثلاً دربارهٔ نظام کیهانی، گذشتگان زمین را مرکز عالم می‌دانستند و معتقد بودند که خورشید به گرد زمین می‌چرخد، اما این نظر به کلی غلط از آب درآمد.

در سؤال سوم برخی گزاره‌ها طرح شده و از دانش‌آموزان درخواست شده تا فیلسوفی که آن نظر را قبول دارد، معرفی کنند. البته برخی جملات را فیلسوفان متعددی قبول دارند اما دانش‌آموز باید در محدودهٔ کتاب به سؤال پاسخ دهد.

گزارهٔ اول دیدگاه پوزیتیویست‌هاست.

گزارهٔ دوم دیدگاه فلاسفهٔ اسلامی مانند ابن‌سینا و فارابی است. البته دیدگاه فیلسوفانی مانند ارسطو نیز همین است.

گزارهٔ سوم، بیان دیدگاه سهروردی است.

گزارهٔ چهارم، بیان دیدگاه بیشتر فلاسفهٔ اسلامی است که البته ملاصدرا و علامه طباطبایی بر آن تأکید کرده‌اند.

گزارهٔ پنجم نیز دیدگاه عموم فلاسفهٔ اسلامی است که البته ملاصدرا به تبیین کامل آن پرداخت.

موارد مورد نظر در ارزشیابی

- ۱- توانایی برقراری ارتباط میان دیدگاه فیلسوفان در معرفت‌شناسی.
- ۲- توانایی نشان دادن اشتراکات دیدگاه فیلسوفان.
- ۳- توانایی نشان دادن وجوه اختلاف دیدگاه فلاسفه.
- ۴- بیان نظر خود درباره دیدگاه فلاسفه.
- ۵- بیان دیدگاه پارمنیدس و تفاوت نظر وی با هراکلیتوس.
- ۶- بیان دیدگاه سوفسطائیان و نقد دیدگاه آنان.
- ۷- بیان دیدگاه افلاطون و ارسطو و ذکر نکات ارزشمند دیدگاه آنان.
- ۸- توانایی انجام فعالیت مقایسه.
- ۹- بیان دیدگاه فارابی و ابن سینا و وجوه اختلاف و اشتراک دیدگاه آنان با افلاطون و ارسطو.
- ۱۰- توضیح دیدگاه سهروردی.
- ۱۱- انجام فعالیت تأمل و بررسی جمله سهروردی.
- ۱۲- توضیح دیدگاه ملاصدرا و بیان وجوه و اختلاف و اشتراک دیدگاه وی با گذشتگان.
- ۱۳- توضیح جریان تجربه‌گرا در غرب و ذکر پیامدهای آن.
- ۱۴- توضیح جریان عقل‌گرا در غرب و ذکر پیامدهای آن.
- ۱۵- بیان تفاوت دیدگاه دکارت و بیکن.
- ۱۶- توضیح دیدگاه «پوزیتیویسم».
- ۱۷- نقد و بررسی دیدگاه نسبی‌گرایی و علت پیدایش آن.
- ۱۸- نقد و بررسی دیدگاه پراگماتیسم و علت پیدایش آن.
- ۱۹- انجام فعالیت تشخیص.
- ۲۰- انجام فعالیت «به‌کار ببندیم».
- ۲۱- توجه به محتوای «بیشتر بدانیم» و حواشی درس و استفاده از آنها در پاسخ به سؤال و توضیح نکات درس.

بخش سوم

انسان

این بخش حاوی مباحثی پیرامون انسان است. شناخت انسان همواره یکی از بخش‌های مهم فلسفه شمرده شده و فیلسوفان بزرگ از سقراط و افلاطون و ارسطو گرفته تا ابن‌سینا و ملاصدرا و تا کانت و هگل و نیچه و نیز فیلسوفان معاصر ایران از جمله علامه طباطبایی و مرتضی مطهری درباره حقیقت انسان بحث کرده‌اند.

درس نهم

چیستی انسان

هدف کلی

رسیدن به درک فلسفی از انسان با مقایسه دیدگاه‌ها

شایستگی‌های مورد نظر

۱- توانایی تفکیک میان شناخت فلسفی از انسان و شناخت‌های علمی مانند فیزیولوژیک

۲- مقایسه دیدگاه‌های مطرح شده درباره هویت انسان

۳- بیان دیدگاه برتر با ذکر دلیل

طراحی آموزشی درس

درس با طرح سؤالات فلسفی و بنیادی درباره انسان آغاز می‌شود. سپس دیدگاه فلاسفه مختلف با نوعی تقدم زمانی طرح می‌گردد. دانش‌آموزان هم باید در مسیر طرح دیدگاه‌ها، درباره هر یک از آنها تأمل کنند و نظر دهند و هم باید این دیدگاه‌ها را با هم مقایسه کنند و در پایان، دیدگاه کامل‌تر و درست‌تر را تشخیص دهند.

طرح مسئله‌های فلسفی دربارهٔ انسان
اظهار نظر اولیه دانش‌آموزان
طرح دیدگاه فلاسفه بزرگ
مقایسهٔ دیدگاه‌ها
اظهار نظر مجدد دانش‌آموزان

نکات آموزشی مسیر تدریس

۱- انجام فعالیت «نظر خواهی»

برای شروع درس یک فعالیت در نظر گرفته شده تا دانش‌آموزان را وارد فضای مسائلی فلسفی دربارهٔ انسان کند. تمرکز این فعالیت روی موضوع «من» است، کلمه‌ای که در نگاه نخست، بیش از هر موضوعی برای ما آشناست. اما در نگاه ثانوی و دوم، مفهوم عمیق و پیچیده‌ای روبه‌روی ماست و همین پیچیدگی و عمق، سبب ورود فیلسوفان به انسان‌شناسی شده است.

سؤال این است که این «من» کیست؟

دانش‌آموزان باید ابتدا نظر خود را درباره «حقیقت انسان» و آن چیزی را که «من» می‌نامند، بگویند. در اینجا برخی فرض‌های پیش‌رو مطرح شده تا دانش‌آموزان بیشتر با فضای بحث آشنا شوند. ممکن است دانش‌آموزان یکی از فرض‌ها را انتخاب کنند. همچنین می‌توانند دو یا سه فرض را برگزینند. توجه کنیم که:

در اینجا لازم نیست دانش‌آموزان را به نظر صحیح راهنمایی کنیم، بلکه با آنها وارد چالش می‌شویم تا نقاط ضعف و قوت پاسخ خود را بهتر دریابند.

۲- طرح دیدگاه ارسطو

اولین دیدگاه طرح شده در کتاب، دیدگاه ارسطوست. اصطلاح «نفس ناطقه» که امروزه نیز به کار می‌رود، از ارسطو می‌باشد. وی از این جهت که انسان، علاوه بر بدن، دارای نفس مجرد و غیرمادی است، پیرو افلاطون بود و با وی هم‌رأی بود. به همین جهت و به منظور اختصار از طرح دیدگاه افلاطون در این درس خودداری شده است. در طرح دیدگاه ارسطو باید به نکات زیر توجه شود:

الف) دانش‌آموزان توجه کنند که افلاطون و ارسطو، به پیروی از سقراط، در مقابل کسانی قرار داشتند که معتقد بودند انسان چیزی جز همین بدن نیست و اگر هم بخواهیم از روح سخن بگویم، روح چیزی جز هماهنگی و هم‌جهتی همهٔ اجزا نیست. بنابراین چنین که گذشتگان اعتقاد به روح داشته‌اند و با پیشرفت علم، جایگاه روح ضعیف شده است. یکی از مباحثات مهم افلاطون با کسانی است که روح را همین هماهنگی اجزای بدن تلقی می‌کردند و برای روح حقیقتی مستقل قائل نبودند.

مختصری از دیدگاه افلاطون دربارهٔ نفس:

افلاطون، همان‌طور که جهان را به دو بخش «عالم طبیعت» و «عالم مُثُل» تقسیم می‌کند،

برای انسان نیز دو مرتبه قائل است: «بدن» و «روح». بدن در حال تغییر و تحول و فرسودگی است و روح امری جاودانه و مجرد از همه آثار طبیعت. انسان به واسطه همین روح مجزّد می‌تواند عالم مُثُل را بشناسد. روح، برتر از بدن و مسلط بر آن و مبدأ حرکات و سکّات بدن است. افلاطون در رساله تیمائوس^۱ می‌گوید: «تنها چیزی که دارای عقل و خرد است، نفس است و این چیزی نامرئی است. در حالی که آتش، آب، خاک و هوا همگی اجسام مرئی هستند.»

افلاطون در رساله فیدون^۲ با شخصی مباحثه می‌کند که معتقد است نفس فقط هماهنگی بدن است و زمانی که بدن از بین برود، نفس هم که چیزی جز هماهنگی نیست، از بین خواهد رفت.

از نظر افلاطون، نفس، قبل از بدن موجود بوده و در مرتبه مُثُل قرار داشته که پایین آمده و به بدن پیوسته است. از این رو آموختن، فقط به یاد آوردن است، نه تعلیم اموری که فرد آن را نمی‌داند.^۳

ب) می‌دانیم که منظور از نفس ناطقه، نفس متفکر و دارای قوه عقل است. از آنجا که نطق از آثار تفکر به شمار می‌رود، از این کلمه برای وجه تمایز انسان و حیوان استفاده شده است. ارسطو معتقد است که نفس انسانی به علت داشتن عقل (نوس) و قوه مدرکه (تودیانوئتیکون) مزیت خاصی بر حیوان دارد. این عقل یا قوه مدرکه هم به علومی که مربوط به شناخت جهان است دست می‌یابد (عقل نظری) و هم به علومی که در زندگی عملی بدان نیاز دارد (عقل عملی).^۴

ج) دانش‌آموزان، با خواندن نظر ارسطو حداقل باید توجهشان به موارد زیر جلب شده باشد:

– وجه مشترک و تمایز انسان و حیوان

– اندیشه‌ورزی و تفکر

– اختصاص اندیشه‌ورزی به بُعد روحی انسان

۳– طرح دیدگاه دکارت

دکارت یک فیلسوف عقل‌گرای اروپایی قرن هفدهم است که در تورن فرانسه چشم به جهان گشود. یکی از مهم‌ترین کتاب‌های دکارت «تأملات» است که با وجود حجم کوچکی که دارد؛ تأثیر فراوانی در تاریخ فلسفه در اروپا داشته است. درباره این فیلسوف نکات زیر قابل ذکر است:

۱– از نظر دکارت، صنعت اصلی جوهر روحانی (روح) فکر کردن است. او می‌گوید «هیچ شکی ندارم که نفس در همان لحظه‌ای که به بدن کودک دمیده می‌شود، شروع به فکر کردن می‌کند و در عین حال از این

۱– Timaeus

۲– Fido

۳– تاریخ فلسفه کاپلستون، ج اول، ص ۲۳۸

۴– تاریخ فلسفه کاپلستون، ج اول، ص ۳۷۵

فکر خویش آگاهی دارد، هر چند به جهت آنکه صورت نوعی این افکار در حافظه زنده نیست، بعداً آن را به خاطر نمی آورد.^۱

۲- جدا بودن نفس و بدن و دوگانگی آنها، از ویژگی‌های نظر دکارت در رابطه میان نفس و بدن است. این جمله وی حکایتگر چنین دیدگاهی است: «هیچ چیز جسمانی به ذات انسان، که کلاً روح است، تعلق ندارد، در حالی که بدن صرفاً آلت روح است، پس در تعریف انسان می‌توان گفت که انسان روحی است که از بدنی استفاده می‌کند.»^۲

با اینکه دکارت در جمله فوق به جدایی کامل نفس و بدن و استفاده ابزاری از بدن توسط نفس تصریح کرده، در جایی دیگر نوعی وحدت و پیوستگی عمیق میان نفس و بدن را بیان می‌کند و می‌گوید: «طبیعت، همچنین با این احساسات درد، گرسنگی، تشنگی و مانند اینها به من می‌آموزد که جای گرفتن «من» در بدن فقط مانند جای گرفتن کشتیبان در کشتی نیست، بلکه «من» سخت با بدنم متحد هستم و می‌توان گفت که چنان با آن هم آمیخته‌ام که گویی کل واحدی را تشکیل می‌دهم؛ زیرا اگر چنین نبود، وقتی که بدنم مجروح می‌شد، من که صرفاً یک موجود متفکرم، احساس درد نمی‌کردم، بلکه همان‌طور که وقتی که چیزی از کشتی آسیب می‌بیند، کشتیبان آن را با قوه باصره ادراک می‌کند، من هم می‌بایست این جراحت را فقط با فاهمه درک کنم.»^۳

۴- انجام فعالیت بررسی

در این فعالیت از دانش‌آموزان خواسته شده در حد توانایی خود درباره دیدگاه کانت نظر دهند. با توجه به اینکه از کلمه «به نظر شما» در «بررسی» استفاده شده، این سؤال، و اگر محسوب می‌شود و پاسخ آن آزاد است.

مهم این است که دانش‌آموزان به تأمل و تفکر درباره این دیدگاه بپردازند تا توانایی مقایسه این دیدگاه با دیدگاه‌های دیگر را داشته باشند.

با تأمل در نظر دکارت درمی‌یابیم که:

اولاً دکارت وجود روح انسانی را قبول کرده و معتقد است که انسان، علاوه بر جسم،

روح هم دارد.

ثانیاً روح را مرکز اندیشه و تفکر می‌داند، نه جسم را.

ثالثاً، روح تحت سلطه قوانین فیزیکی نیست.

رابعاً، پیوند روح و بدن، آن‌طور که مشهور است، یک پیوند مستحکم نیست.

۵- دیدگاه ماتریالیست‌ها

در تبیین دیدگاه ماتریالیست‌ها بهتر است چنین عمل شود:

۱- پاسخ به اعتراضات، ۵، ۳ و ۴ با کلیات، هفتم، ۳۵۶

۲- کلیات، هفتم، ۳۰۳، به نقل از تاریخ فلسفه کاپلستون، ج اول، ص ۱۵۵

۳- تأملات، ۶. به نقل از تاریخ فلسفه کاپلستون، ج اول، ص ۱۵۵

الف) ابتدا معنای ماتریالیسم (Materialism) توضیح داده شود.

ب) سپس گفته شود که ماتریالیست‌ها به دو گروه عمده تقسیم می‌شوند: گروهی که مارکسیست هستند و پیرو مکتب مارکس می‌باشند. اینها ماتریالیست‌های چپ محسوب می‌شوند. گروه دوم کسانی هستند که پیرو مارکس نیستند، مانند توماس هابز، ولی در عین حال، جهان و انسان را حقیقتی مادی تلقی می‌کنند و به هیچ موجود ماوراءالطبیعی، حتی خدا، اعتقاد ندارند.

البته برخی هم هستند که در عین قبول خداوند و عالم مابعدالطبیعه (مثل فرشتگان)، روح انسان را چیزی جز همین دستگاه مغزی و عصبی نمی‌دانند و وقتی از روح انسان یا روان سخن می‌گویند، منظورشان چیزی جز همین مغز و دستگاه عصبی نیست.

ج) ماتریالیست‌ها و هرکسی که انسان را در حدّ بدن قرار دهد و روح او را در همان فعالیت مغز بداند، در حقیقت انسان را در حد یک ماشین پیچیده پایین آورده است. اگر کسی انسان را چیزی بیش از یک ماشین پیچیده بداند، اختیار، اراده، خودآگاهی، تصمیم‌گیری، مسئولیت‌پذیری، اخلاق، دوستی و عشق، دشمنی و نفرت در نزد او در حد یک فعالیت سلولی تقلیل پیدا می‌کند.

د) برخی از ماتریالیست‌ها روح را مانند یک مدرسه بزرگ تصور می‌کنند که از کلاس‌های درس، کتابخانه، سالن ورزشی، آزمایشگاه و جاهای دیگر تشکیل شده است. جای مشخصی وجود ندارد که بتوان به آن اشاره کرد و گفت این مدرسه است. روح هم از چیزهای مختلف زیادی، مانند قسمت‌های مختلف مغز و سیستم عصبی، که روی هم، روح یا ذهن نام گرفته‌اند، تشکیل شده است. این تصور از روح نیز با آن ویژگی‌هایی که برای روح بیان شد، مانند اختیار و اراده و تصمیم‌گیری و مسئولیت‌پذیری و به خصوص، خودآگاهی، سازگار نیست.

۶- انجام فعالیت بررسی

در این فعالیت، توجه دانش‌آموزان به تبعات و نتایج این دیدگاه جلب می‌شود. همان‌طور که در بند «ج» توضیح داده شد، این دیدگاه مسائلی مانند اختیار، اراده، مسئولیت‌پذیری و اخلاق را نمی‌تواند تبیین کند. زیرا مطابق با این دیدگاه، انسان حقیقتی مساوی با فرایندهای مادی دارد و تفاوت وی با سایر اشیا، فقط در پیچیده‌تر بودن اوست.

۷- توضیح درباره دیدگاه داروینیست‌ها

این دیدگاه را می‌توان مؤثرترین دیدگاه در دوره اخیر اروپا درباره انسان به شمار آورد و از زوایای مختلف قابل بررسی است. نکاتی که در اینجا لازم است بدان توجه شود، به شرح زیر می‌باشد:

الف) نظریه تحول انواع، به گونه‌ای که داروین بیان کرده، در حوزه زیست‌شناسی است و یک بحث فلسفی محسوب نمی‌شود. این نظریه، همچنان یک نظریه است و به اثبات قطعی نرسیده است.

اساس این نظریه که پیدایش موجودات زنده پیچیده از موجودات زنده ساده‌تر است، می‌تواند قابل قبول باشد، اما مسیری را که داروین ترسیم می‌کند تا به انسان برسد، به شدت بر حدس و احتمال استوار است و

نیازمند شواهدی است که شاید به سادگی در اختیار بشر قرار نگیرد. (ب) داروینیسیم یک برداشت فلسفی از نظریه داروین است و آن، تنزل حقیقت انسان در حد حیوان است. در حالی که آن نظریه علمی، در اصل و اساس خود، فاقد این برداشت فلسفی است. اگر حتی نظریه داروین قابل قبول علمی باشد، این نظریه با دو دیدگاه فلسفی سازگار است:

دیدگاه اول همین دیدگاه داروینیسیم است که گفته شود انسان چیزی جز یک حیوان پیچیده تر از سایر حیوانات نیست.

دیدگاه دوم دیدگاه آن دسته از فیلسوفان است که می گویند انسان حقیقتی روحانی و برتر از سایر حیوانات دارد و ویژگی هایی مانند اختیار، اراده، مسئولیت پذیری، اخلاق و معنویت مربوط به آن حقیقت برتر است. از منظر این دیدگاه، اگر انسان از نسل سایر حیوانات به وجود آمده باشد، به خصوص با قبول اصل جهش (موتاسیون) در تحول موجودات، در این مرحله از تحول زیست شناسی، بدن چنین موجودی آمادگی دریافت روح انسانی را پیدا کرده و خداوند روح انسانی که صفات ویژه خود را دارد، در این بدن دمیده است.^۱ توجه داریم که در این بحث فلسفی، قصد ما بررسی آیات قرآن و مقایسه آن با این نظریه نیست که آن، یک بحث جداگانه است و یک بحث تفسیری محسوب می شود.

۸- انجام فعالیت بررسی

در این فعالیت دیدگاه داروینیسیم ها مورد بررسی قرار می گیرد. در این بررسی، توجه دادن دانش آموزان به نکات زیر ضروری است:

الف) ابتدا، دانش آموزان به این موضوع بیندیشند که با یک تأمل درونی و جدا از دیدگاه داروینیسیم ها انسان، حقیقتی در حد سایر حیوانات دارد؟ در اینجا باید برخی مشترکات و برخی تمایزات مشخص شود.

مشترکات، مانند: تغذیه، تولید مثل، رشد، حواس، حدی از ادراکات مانند دیدن رنگ ها، توجه به خطرات و گریز از آنها، ساختن محل زندگی، نگهداری فرزند و اموری دیگر از این قبیل.

تمایزات، مانند: احساس اختیار، مسئولیت پذیری، احساس گناه در موقع انجام بدی ها، پشیمانی پس از آن، توجه به امور معنوی مانند عبادت و دعا، توجه به خوبی ها و بدی های اخلاقی، تشکیل حکومت و ابداع قوانین اجتماعی، توانمندی فوق العاده علمی و اموری دیگر از این قبیل.

(ب) دانش آموزان باید به این جمله هم توجه خاص کنند که وقتی کسی می گوید «تفاوت واقعی میان انسان و سایر حیوانات وجود ندارد» مقصودش چیست.

مقصود چنین کسی این است که انسان، مانند حیوان به دنبال لذت جسمانی و تولید مثل و تغذیه و نظایر آن است و مقصدی بالاتر از اینها برایش قابل تصور نیست و مرگ نیز به این فعالیت ها پایان می دهد و چرخه حیات به همین صورت ادامه می یابد.

(ج) حال اگر کسی از یک داروینیسیم بپرسد که ما اموری در زندگی بشر می بینیم که برتر از این

۱- رجوع کنید به مقالات فلسفی، ج اول، اثر استاد شهید مرتضی مطهری.

خواست‌ها و تمایلات مادی است؛ این امور از کجا پیدا شده‌اند؟ آیا این امور ناشی از یک بُعد برتر و متعالی‌تر در انسان نیست؟ داروینست پاسخ می‌دهد که: نه. همان حیوان است. اما چون یک حیوان پیچیده‌تر است، برای نیازهای مادی و حیوانی خود مانند حفظ بقا، تغذیه بهتر، امنیت کامل‌تر و نظایر آن، راه‌حل‌های پیچیده‌تری پیدا کرده است. این هم به دلیل داشتن یک مغز کامل‌تر از سایر حیوانات است.

به عبارت دیگر: از نظر یک داروینست، اینکه انسان عدل را زیبا و ظلم را زشت پنداشته، به خاطر این نبوده که واقعاً عدل زیباست و ظلم زشت؛ بلکه چون او به دنبال این امنیت بوده و دیده که لازمه امنیت و عدم تهاجم افراد به یکدیگر در گرو قبول این دو اصل است، این دو اصل را ابداع کرده است. سپس این دو اصل به مرور زمان تبدیل به اصول همگانی شده است.

۹- تبیین نظر ابن‌سینا

از آنجا که ابن‌سینا نظرات دقیقی درباره نفس و روح انسان ارائه کرده، فیلسوفان پس از وی همواره به نظر او اهمیت داده‌اند. حتی در اروپا نیز همچنان نظر وی مورد توجه است. نکات مورد توجه در اینجا عبارت‌اند از:

الف) ابن‌سینا، وجود انسان را مرکب از روح و جسم می‌داند. او البته برخلاف افلاطون، معتقد است که روح انسان پس از تکمیل بدن و رسیدن بدن به مرحله‌ای از رشد، خلق می‌شود و به بدن ملحق می‌شود. بنابراین، روح انسان یک امر حادث است.

ب) از نظر ابن‌سینا، روح انسانی با روح حیوانی و روح نباتی متفاوت است و از تجرد کامل برخوردار است.

ج) مهم‌ترین ویژگی روح انسانی، ادراک کلیات است که خاصه عقل است. به دلیل وجود همین ویژگی، روح می‌تواند استدلال کند و دانش‌های مختلف را پدید آورد.

د) کمال حقیقی انسان در کمال همین روح است. این روح، به علت تجردی که دارد، باقی و جاودان است و ملکات خوب و بدی را که به دست آورده، بعد از مرگ نگاه می‌دارد و همین صفات و ملکات، موجبات سعادت یا شقاوت او را فراهم می‌کند.

ه) ابن‌سینا، حقیقت روح را حقیقتی مرتبط با عالم بالا می‌داند که بدن مادی برای او به منزله نفس و زندان است. این نظر ابن‌سینا منافاتی با مخلوق بودن روح در هنگام بدن ندارد، زیرا از نظر وی، روح در بدو تولد فقط استعداد محض است و شایستگی آن را دارد که به تجرد محض و کمال تجردی برسد.

به عبارت دیگر، وقتی انسان مراتبی را طی می‌کند و به معارفی دست می‌یابد، متوجه این جایگاه خود می‌شود. در حقیقت، این جایگاه، شأن بالقوه انسان است، نه بالفعل. به همین جهت بیانات عرفانی و ذوقی رمزی ابن‌سینا با تبیین فلسفی او از روح منافاتی ندارد.

و) در متن درس، یادی از قصیده «عینیه» ابن‌سینا شده است. خوب است ترجمه برخی از بیت‌های این قصیده برای دانش‌آموزان خوانده شود. ترجمه آن به قرار زیر است:

«کبوتری گرانمایه و ارجمند از جایگاهی بسیار بلند و رفیع بر تو فرود آمد، با آنکه روبنده بر چهره نداشت و بی پرده روی نموده بود، از نگاه هر اهل نظر و عرفان پنهان ماند و چشمان صاحبان بینش از دیدنش محروم گشت.

اگر چه وصالش با مشقت و سختی زیاد حاصل شد اما بعد از این وصال، از فراق و هجرانی که بر او تحمیل شده بود، نالان و متأثر گشت. در ابتدا از فضای تیره‌ای که در آن بود کراهت داشت و بدش می‌آمد و جز به گستره‌ی کران پیشین خود راضی و خشنود نمی‌شد. اما وقتی با کراهت و بی میلی به آسمان این ویرانه‌ی بی آب و علف پرواز کرد، آن چنان به آن عادت کرد، که انگار عهدهای گذشته و منازل سابق را به کلی فراموش کرده است.

همین که به ناچار از میم مرکز نخستین به هاء هبوط اتصال پیدا کرد، از جانب ثناء ثقیل غباری بر پر و منقارش نشست و در میان این خاکدان ویران غوطه‌ور شد و آشیانه کرد.

هر زمان که از عهدها و قرارهای گذشته و جایگاه قدیم یاد می‌کند، سیل اشکش جاری می‌شود و بر فراز سرزمینی که بر اثر وزش مداوم بادهای مختلف، شکل و شمایل ویران به خود گرفته، می‌نشیند و فریاد اشتیاق می‌کشد و ناله‌های زار سر می‌دهد؛ چراکه آن پرنده‌بلندای عزت و شکوه را طناب‌های دامی محکم، از پرواز در فضای پیکرانه بازداشته و میله‌های قفسی سنگین، از عروج او جلوگیری کرده است.

تا آن زمان که موقع برگشت و هنگام کوچ نزدیک شود و خود را از بند علایق و چنگال مشغله و گرفتاری‌ها برهاند و آشیان سابقش را بر توده‌های خاک جا بگذارد و به سوی فضای پیکرانه بال بگشاید. آن هنگام که حجاب از برابر دیدگانش کنار رود، چیزهایی بدیع و اموری ظریف و زیبایی ببیند که چشم‌های خواب‌آلوده و گرفتارِ ظلمتِ حواس از دیدن آن محروم است؛ پس از فرط شادی شروع به آواز خواندن می‌کند.

از بزرگی و بلندی جایگاه این پرنده تعجب مکن؛ چراکه علم، بزرگان دانش را منزلتی عالی می‌بخشد و به مرتبه‌ای بلند می‌رساند. نمی‌دانم علت این هبوط چه بود و این عروج به چه جهت رخ داد.

اگر خدای متعال او را از آن اوج و بلندی برای حکمتی به قعر هستی فرود آورده است، بی شک حکمت بالغه و راز پیچیده و لطیف آن بر خردمندان و اهل دانش پوشیده خواهد ماند. اگر بگوییم راز این هبوط و فرود آن است که نفس در این زندگانی فانی کمالات جاودان کسب کند و مراتب استعدادش را ظاهر کند و به کمک قوا و حواس خود معلوماتی بسیار را در ذهن و اندیشه ببندد، پس چرا پیش از رسیدن به مقصود مورد نظر پیروزی‌ای که آرزومند آن بود، به پرواز درآمد و از وسایل و ابزار تحصیل و تکمیل دانش دست کشید و صیاد زمانه فرصت پرواز و اوج بیشتر را از او گرفت تا بتواند از همان جا طلوع کرده، غروب کند؟

چنین به نظر می‌رسد که انگار برقی در آسمان جایگاه سابق بیچید و آن چنان همه جا را
در بر گرفت که گویی از ابتدا هیچ چیز پدیدار نگشته بود.»
کتاب «راه اصفهان» نوشته ژیلبر سینونه داستان جذابی از زندگی ابن سیناست

۱۰- انجام فعالیت تأمل

در این فعالیت، دانش‌آموزان روی مثالی که ابن سینا برای علم حضوری به خود آورده، تأمل می‌کنند.
این مثال برای آن است که نشان دهیم علم انسان به خود، علم از طریق ابزار حسی و اندام مادی و با از طریق
یک واسطه نیست.

قسمتی از بیان ابن سینا: «در تندرستی و بیماری و حالات دیگر، باز از وجود خودش آگاه است. و
نشده که آدمی از خودش غفلت کرده و اصطلاحاً خود را در نیابد و حتی اگر خود را چنان تصور کند که هیچ
یک از اعضایش را هم نمی‌بیند و لمس نمی‌کند حتی گویی که در هوای آزاد معلق شده است، با اینکه از همه
چیز غافل خواهد بود، از خود غافل نخواهد بود و لذا خودش را بدون طول و عرض و قامت موجود خواهد
دانست و به وجودش اذعان خواهد داشت.»^۱

او همچنین می‌گوید: «اگر تصور کنی که ذات تو با عقل و هیئت صحیح خلق شده باشد و در نظر بگیری
که ذات تو در حالتی باشد که اجزای خود را مشاهده نمی‌کند و اعضای خود را حس نمی‌کند، بدین نحو که
اعضای آن به یکدیگر نچسبیده باشند و لحظه‌ای در هوایی آرام و معتدل قرار گرفته باشد، می‌یابی که ذات تو از
همه چیز، مگر وجود داشتن خود، غافل شده است.»^۲

در این مثال، ابن سینا به علم حضوری به خود اشاره دارد. همچنین این نکته را هم اثبات می‌کند که
حقیقت «خود» چیزی جدای از بدن است و انسان دارای روح مجرد از ماده است.

توجه: هدف از آوردن این مثال، تبیین و اثبات و یا توضیح در امکان پذیر بودن آن نیست. بلکه هدف
از ذکر این مثال، یادآوری تلاشی است که فلاسفه در طول تاریخ انجام داده‌اند تا نفس را بهتر بشناسند. لذا در
هنگام ذکر این مثال نباید در بی اثبات و یا انکار آن باشیم و بخواهیم مثلاً به دانش‌آموز توضیح دهیم که این کار
به چه شکل قابل فهم و انجام است.

۱۱- تبیین دیدگاه اگزیستانسیالیست‌ها

در تبیین این دیدگاه برای دانش‌آموزان، خوب است که به نکات زیر توجه شود:
الف) ابتدا این جریان فلسفی به صورت خیلی مختصر معرفی شود. اگزیستانس (existence) به معنی
وجود است. اولین بار، سورن کی‌یرکگور، فیلسوف دانمارکی، این کلمه را به معنای «وجود واقعی انسان» به
کار برد. وجود انسان به عنوان یک موجود خودآگاه، یعنی موجودی که از خودش به طور روشن و بی‌واسطه
آگاه است.

۱- ابن سینا در کتاب شفا، ج ۲ ص ۱۲ و ص ۲۲۵ (چاپ ۱۴۰۴) و در اشارات و التنبیها در خط سوم با عنوان «تنبيه» در رساله الاضحویه
ص ۱۲۷ (چاپ ۱۳۸۲) و در رساله فی معرفة النفس الناطقه و احوالها، ص ۱۸۴ (چاپ ۱۹۵۲ میلادی)

۲- شفا، ابن سینا، ج ۲، ص ۲۹۲

اگرستانسیالیسم که نام مشترک مکتب اگرستانسیالیست هاست، به معنی اصالت وجود است که البته منظور، اصالت وجود انسانی است، نه اصالت وجودی که نزد ملاصدرا و پیروان حکمت متعالیه مطرح است. مورن کی‌یرکگور در قرن نوزدهم این فلسفه را پایه‌گذاری کرد. به بیانی ساده، او معتقد بود که وجود انسان متعالی و برتر از ماهیت و چیستی اوست و فلسفه باید درباره «انسان» بیندیشد و ببیند که هستی انسان چه معنایی دارد. کی‌یرکگور یک اگرستانسیالیست موحد و خداشناس بود.^۱ کارل یاسپرس و گابریل مارسل نیز مسیحی و خداشناس بودند.

اما سارتر یک اگرستانسیالیست ملحد و بی‌خدا بود و هایدگر را هم بی‌خدا معرفی می‌کرد. البته هایدگر بالصرّاحه از سارتر تبری می‌جست.^۲

ب) اگرستانسیالیست‌ها به اختیار انشان و مسئولیت خود در تعیین هویت آینده‌ی اهمیت می‌دهند. آنان می‌گویند این وجود نامتعین با دست خود ماهیت خود را می‌سازد. برعکس سایر موجودات که از همان ابتدا مثلاً گرگ یا گوسفند یا کبوتر و یا اسب به دنیا می‌آیند، معلوم نیست که انسان در آینده چه می‌شود. دیدگاه اگرستانسیالیست‌ها می‌تواند دربردارنده اختیار و مسئولیت انسانی باشد.

ج) البته اینکه انسان، هویتی نامتعین دارد، می‌تواند با این دیدگاه فلسفی که انسان ذاتاً حیوان ناطق است یا حیوان متفکر است یا این دیدگاه که انسان دارای فطرت و گرایش‌های معین است، تفاوت دارد. نامتعین بودن هویت انسان در اگرستانسیالیسم می‌تواند نفی‌کننده گرایش‌های فطری در انسان باشد.

۱۲- انجام فعالیت بررسی

توضیحاتی که در بالا آمد، دربردارنده پاسخ این فعالیت نیز هست. یکی از نکات مثبت اگرستانسیالیسم توجه به حقیقت انسان و چیستی و ماهیت اوست. نکته دیگر، ساخته شدن انسان و تعیین هویت توسط خود انسان است که اختیار و آزادی عمل و مسئولیت در برابر خود را نشان می‌دهد.

۱۳- تبیین مکتب حکمت متعالیه

در تبیین این مکتب، تا آنجا که ظرفیت کلاس اجازه می‌دهد، می‌توان از نکات زیر استفاده کرد:
الف) معرفی اجمالی ملاصدرا و شرح مختصر زندگی وی یک اقدام مفید و مؤثر است. در حاشیه صفحه ۵۵ کتاب یک معرفی شناسنامه‌ای صورت گرفته، اما این معرفی می‌تواند بیشتر باشد. این معرفی می‌تواند توسط یک دانش‌آموز صورت بگیرد. یک دانش‌آموز می‌تواند با مراجعه به «دانشنامه رشد» در «شبکه آموزشی تربیتی رشد» وابسته به آموزش و پرورش، زندگی‌نامه ملاصدرا را استخراج کند و در کلاس ارائه نماید.^۳

۱- دانش‌آموزان می‌توانند با مراجعه به دانش‌نامه رشد در سایت رشد اطلاعات بیشتری درباره اگرستانسیالیسم به دست آورند.

۲- تاریخ فلسفه کاپستون، ج نهم، ص ۴۰۳

۳- برای آشنایی بیشتر همکاران با اندیشه‌های ملاصدرا، مطالعه کتاب «صدرالمتألهین و حکمت متعالیه» نوشته سید حسن نصر و ترجمه حسین

سوزنجی توصیه می‌شود.

کتاب «مردی در تبعید ابدی» داستان آزاد از زندگی ملاصدرا به قلم نادر ابراهیمی است که می‌تواند برای دانش‌آموزان جذاب باشد.

ب) به علت اینکه ملاصدرا، علاوه بر نبوغ شخصی، دو ویژگی دیگر داشته که دیدگاه‌های فلسفی وی در انسان‌شناسی را ممتاز و منحصر به فرد کرده است. اول بهره‌مندی وی از قرآن کریم و معارف معصومین و دستاوردهای عرفای بزرگ مانند ابن عربی، صدرالدین قونوی و سایر شارحان ابن عربی و نیز فلاسفه قبل از خود از افلاطون تا فارابی و ابن‌سینا و سهرودی. دوم، طی مراتبی از عرفان علمی و رسیدن به الهامات و شهودهای باطنی که برای انکشاف حقیقت انسان تأثیر بسزایی دارد.

البته ایشان در هنگام بحث فلسفی در کتاب‌هایی مانند اسفار، مراعات بحث فلسفی را می‌کند و همه سخنان خود را بر استدلال استوار می‌کند و از الهامات و آیات و روایات به عنوان شاهد استفاده می‌نماید، نه به عنوان حجت و دلیل.

ج) جسمانیته الحدوث و روحانیة البقاء بودن روح انسانی، از نظرات بدیع ملاصدرا است و همچون «حرکت جوهری» و «اصالت وجود» و «تشکیل وجود در عین وحدت آن» یک نظر بسیار عمیق در انسان‌شناسی فلسفی است که نتیجه بهره‌مندی از منابع ذکر شده و الهامات و اشراقات شخصی است. به لحاظ بحث فلسفی، این دیدگاه دربارهٔ انسان، دستاورد «حرکت جوهری» در عالم طبیعت و حرکت تکاملی طبیعت از پایین‌ترین مرتبه وجود به سوی عالی‌ترین مرتبه جواهر و انواع، یعنی جوهر انسان است، که با عبور از مراتبی چون جواهر گیاهی و جواهر حیوانی تحقق می‌یابد.

د) استفاده از اشعار و تمثیل‌ها برای آسان‌تر کردن فهم این دیدگاه و نیز مباحث دیگر فلسفی ضروری است. اشعار مولوی بیان ساده همین حقیقت بلند است.

ه) دیدگاه ملاصدرا یک دیدگاه در مقابل دیدگاه افلاطون و ارسطو و ابن‌سینا نیست. اساس نظرات آنها در پذیرش روح و جسم است. این نظر، در مسیر تاریخی خود روز به روز کامل‌تر و دقیق‌تر شده است. البته ملاصدرا به صورتی جهشی و فوق‌العاده به این دیدگاه تکامل بخشید و به نتایج فراوانی رسید. برخی از نتایج آن که در درس آمده، عبارت‌اند از:

- وحدت کامل میان روح و جسم و عدم هرگونه جدایی.
- کمال جسم بودن روح و نفس.
- جنبه ظاهر و باطن داشتن جسم و روح برای یکدیگر.
- آخرین درجه تکاملی بودن روح انسانی برای این عالم طبیعت.
- اثبات اصل تکامل فلسفی در عالم طبیعت.
- بی‌پایان بودن ظرفیت روح انسانی.
- بالقوه بودن استعدادها و انسانی در بدو تولد.
- ساختن هویت انسان به دست خود.

۱۴- انجام فعالیت مقایسه

در این فعالیت از دانش‌آموزان خواسته شده که مقایسه‌ای میان دیدگاه اگزستانسالیست‌ها و دیدگاه ملاصدرا انجام دهند.

مهم‌ترین وجه مشترک این دو دیدگاه، توجه به اختیار و عمل فرد در شکل‌دهی به هویت خود و تعیین ماهیت بالفعل خود است.

۱۵- انجام فعالیت ارزیابی

و در اینجا دو فعالیت پیش‌بینی شده است:

انجام فعالیت اول سبب می‌شود که دانش‌آموزان محوری‌ترین قسمت دیدگاه هر فیلسوف را به دست آورند. البته ابتدا باید هر یک از دیدگاه‌ها را به خوبی مرور کنند تا بتوانند به نقطه مرکزی هر دیدگاهی برسند. برای انجام این فعالیت، ابتدا دانش‌آموزان نظر خود را بیان می‌کنند. از آنجا که ممکن است چند گزاره مهم در دیدگاه یک فیلسوف وجود داشته باشد، احتمال دارد که میان دانش‌آموزان اختلاف نظر پدید آید، که البته این اختلاف، امر مطلوبی است زیرا امکان گفت‌وگو و تبادل نظر را فراهم می‌کند. با مراجعه به متن درس، می‌توان گزاره محوری هر یک از فیلسوفان را چنین بیان کرد:

ارسطو: انسان، علاوه بر جسم، دارای روح مجرد است که منشأ اندیشه‌ورزی و تفکر است.

ابن‌سینا: روح در مرحله جنین به بدن ملحق می‌شود و انسان روح خود را بی‌واسطه درک می‌کند.

دکارت: «من» یا «ذهن» که مرکز اندیشه‌هاست، چیزی جدای از بدن و ضمیمه شده به آن است.

صدرائیان: روح و بدن یک واحد را پدید می‌آورند به طوری که روح، جنبه باطن و بدن جنبه ظاهر آن است. روح، نتیجه رشد و تکامل خود جسم و بدن است.

داروینست‌ها: انسان، حیوانی است پیچیده‌تر از سایر حیوانات و تفاوت ذاتی با آنها ندارد.

ماتریالیست‌ها: چون عالم چیزی جز ماده و طبیعت نیست، انسان نیز یک موجود کاملاً مادی، اما پیچیده‌تر از سایر موجودات است و انسان چیزی به نام روح مجرد ندارد.

اگزستانسالیست‌ها: انسان چه مادی محض باشد، چه غیرمادی، وجودی نامتعین دارد که با عمل و اراده خود ماهیت خود را می‌سازد.

فعالیت دوم یک فعالیت واگراست و دانش‌آموزان باید نظر خود را بیان کنند. نحوه تدریس دبیر و هدایت وی در طول تدریس این درس، می‌تواند در رسیدن اکثر دانش‌آموزان به نظر صحیح مؤثر باشد.

۱۶- انجام فعالیت به کار ببندیم

این فعالیت، یک فعالیت بسیار مهم به شمار می‌آید. با این فعالیت، دانش‌آموز متوجه پیوند افکار و اندیشه‌های یک فیلسوف با یکدیگر می‌شود و درمی‌یابد که در هنگام نقد و بررسی دیدگاه‌ها به دنبال ریشه‌های آنها نیز باشد و منشأ و سرچشمه‌های آن افکار را هم به دست آورد.

گزارهٔ محوری هر فیلسوف، دربارهٔ انسان، در تمرین قبل به دست آمده است. دانش‌آموز باید به بخش معرفت‌شناسی برگردد و ببیند که کدام دیدگاه در معرفت‌شناسی، با دیدگاه این فیلسوفان سازگار است. البته در درس هشتم که نگاهی به تاریخچهٔ معرفت است، تا حدود زیادی این مسئله روشن شده است. اما تنظیم آن در یک جدول و گفت‌وگو دربارهٔ آن، می‌تواند درک بهتری به دانش‌آموزان بدهد.

(الف) از آنجا که ارسطو هم برای ادراک حسی و هم عقلی، اعتبار قائل است، این امکان برای او بوده که در مورد انسان نیز معتقد شود که وجود وی هم دارای حقیقتی جسمانی و هم روحانی است.

(ب) همین ملاک و معیار، دربارهٔ ابن‌سینا نیز صدق می‌کند. علاوه بر اینکه ابن‌سینا به دو ابزار دیگر یعنی شهود قلبی و وحی نیز اعتقاد داشته و این دو ابزار برای وی این امکان را فراهم کرده که معرفت بیشتری دربارهٔ انسان، به خصوص از بُعد روحی او به دست آورد.

(ج) دکارت نیز مانند ارسطو ادراک حسی و عقلی را معتبر می‌دانسته، لذا قائل به دو بُعد جسمی و روحی برای انسان بوده است.

(د) صدرائیان، علاوه بر اینکه دو ابزار حس و عقل و وحی را قبول داشته‌اند، در ادراک شهودی و عرفانی از ابن‌سینا بسیار جلوتر رفته‌اند، لذا به نکات دقیق‌تری دربارهٔ حقیقت روح و رابطهٔ آن با جسم رسیده‌اند.

(هـ) داروینست‌ها بیشتر بر حس و تجربه تکیه کرده‌اند، لذا توجهی به جنبهٔ ماورایی و روحانی وجود انسان نکرده و او را در حد حیوان تقلیل داده‌اند.

(و) ماتریالیست‌ها که فقط ابزار حس و تجربه را تنها ابزار کسب معرفت می‌دانند، همان‌طور که معتقدند هستی چیزی جز ماده نیست، اعتقاد دارند که حیات انسانی نیز یک حیات مادی است و سخن از روح مجرد برای انسان یک سخن غیرعلمی و ناصحیح است.

(ز) اگرستانسیالیست‌ها نظر یکسانی در یک بُعدی یا دو بُعدی بدون انسان ندارند. اگرستانسیالیست‌های خداگرا، چون ابزار معرفت را هم حس و تجربه و هم عقل می‌دانند، آن حقیقت روحانی را می‌پذیرند. اما کسانی مانند سارتر که ملحد و مادی‌گراست، آن حقیقت ماورایی و روحانی را انکار می‌کند.

موارد مربوط به ارزشیابی

۱- اظهار نظر دربارهٔ سؤال‌های طرح شده در فعالیت «نظر»

- ۲- بیان نکات محوری و اصلی دیدگاه ارسطو درباره انسان.
- ۳- بیان نکات محوری و اصلی دیدگاه دکارت درباره انسان.
- ۴- اظهار نظر درباره دیدگاه دکارت و بیان جنبه مثبت و منفی آن.
- ۵- بیان نکات محوری دیدگاه ماتریالیست‌ها درباره انسان.
- ۶- اظهار نظر و پاسخ به سؤال‌های طرح شده در فعالیت «بررسی» دیدگاه ماتریالیست‌ها.
- ۷- بیان نکات محوری دیدگاه داروینیست‌ها درباره انسان.
- ۸- اظهار نظر درباره دیدگاه داروینیست‌ها با انجام فعالیت «بررسی».
- ۹- بیان نکات محوری دیدگاه ابن‌سینا درباره انسان.
- ۱۰- انجام فعالیت تأمل با تفکر درباره تمثیل «انسان معلق» ابن‌سینا.
- ۱۱- بیان نکات محوری دیدگاه اگزیستانسیالیست‌ها درباره انسان.
- ۱۲- انجام فعالیت بررسی و استخراج نکات مثبت و منفی دیدگاه اگزیستانسیالیست‌ها.
- ۱۳- بیان نکات محوری دیدگاه صدرائیان.
- ۱۴- مقایسه میان دیدگاه صدرائیان و اگزیستانسیالیست‌ها.
- ۱۵- انجام فعالیت ارزیابی و استخراج گزاره‌های اصلی هر فیلسوف.
- ۱۶- اظهار نظر درباره دیدگاه فیلسوفان.
- ۱۷- برقراری ارتباط میان دیدگاه معرفت‌شناسی هر فیلسوف با دیدگاه انسان‌شناسی وی.
- ۱۸- استفاده از متن‌های «بیشتر بدانیم» که در حاشیه کتاب آمده است.
- ۱۹- ارائه زندگی‌نامه برخی از فیلسوفان در کلاس به عنوان یک کار پژوهشی.